

روایات مختلف دربارهٔ دوران کودکی و جوانی فریدون

جلال متینی

حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون، پنجمین پادشاه کیانی ایران، در متون منظوم و منثور فارسی و عربی اعم از حماسی و تاریخی به صورتهای گوناگون ذکر شده است. اختلافات روایات در این باب نه فقط در امور جزئی به چشم می‌خورد بلکه گاه تفاوت به حدی است که خواننده ناچار باید بپذیرد که سرچشمه و منشأ روایتها در موضوع مورد بحث کاملاً با یکدیگر متفاوت بوده است. در این مقاله دربارهٔ این روایات سخن خواهیم گفت و سپس چند موضوع وابسته بدان را نیز به اجمال از نظر خواهیم گذرانید. مطالبی که به‌ترتیب مورد بررسی قرار خواهد گرفت عبارت است از:

۱. روایات مختلف دربارهٔ دوران کودکی و جوانی فریدون:

الف- روایت شاهنامه فردوسی و متون مشابه آن.

ب- روایت کوش نامه.

ج- متونی که در آنها به حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون تقریباً اشاره‌ای نگردیده است.

۲- نقش «گاو» در زندگانی فریدون و خاندانش:

الف- کاربرد لفظ «گاو» در القاب پدران فریدون.

ب- «گاو برمایه»، گاو فریدون.

ج- گریزی بسان سر گاو میش.

د- گاو سواری فریدون.

ه- گاوی در خانه جم!

۳- پیشنهادی درباره کلمه «برمایه» در شاهنامه فردوسی.

۱- روایات مختلف درباره دوران کودکی و جوانی فریدون

الف- روایت شاهنامه فردوسی و متون مشابه آن

در این بخش، روایتی مورد بررسی قرار می‌گیرد که در آن به گاو فریدون اشاره گردیده است.

شاهنامه فردوسی

در شاهنامه بندرت به حوادث دوران کودکی شاهان و پهلوانان ایران بتفصیل اشاره گردیده است. فردوسی تنها در مواردی به ذکر این مطلب پرداخته است که این گونه حوادث در سلسله وقایع داستان از اهمیت خاصی برخوردار باشد، نظیر زادن زال فرزند سام با موی و اندامی به سفیدی برف و رخانی به گونه شنگرف و چشمانی سیاه، که سام از بیم سرزنش گردنکشان و مهان فرمان داد تا فرزند سپید مویش را به البرز کوه در هندوستان ببرند و در آنجا رها سازندش. زال سالها در پناه سیمرغ در البرز کوه بسر برد تا زمانی که «یکی مرد شد چون یکی زاد سرو» و آنگاه به شرحی که در شاهنامه آمده است سام او را به نزد خود باز گردانید. و نیز چنان که می‌دانیم زادن رستم نیز بشرح در شاهنامه آمده است

که چگونه به سبب بزرگی جثه کودک در شکم مادر، مادر در هنگام زادن او بیهوش شد و همه بر جان مادر و کودک بیمناک گردیدند، و آنگاه زال لختی از پر سیمرغ را در مجمر آتش سوخت و سیمرغ هم اندر زمان بنزد زال حاضر شد و چون از سبب اندوه زال آگاه گردید، نخست او را به نیرومندی و توانایی فوق-العاده کودک مژده داد و سپس فرمود تا مادر را با نشانیدن می مست سازند و پهلوی او را با خنجری آبگون بدرند و گیاهی را با شیر و مشک بیامیزند و چون خشک شد آن را بسایند و بر جای زخم نهند و پر سیمرغ را نیز بر آن بمالند که سرانجام با راهنمایی سیمرغ و انجام همه این کارها رستم زاده شد و رودابه، مادرش، جان سلامت برد و نخستین عمل جراحی «سزارین» یا «رستمی» نیز در تاریخ ملی ما انجام پذیرفت.

یکی دیگر از این گونه موارد نادر که با شرح و بسط بیشتری در شاهنامه یاد شده است حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون است تا زمانی که به پادشاهی می‌رسد. چون رویدادهای این دوره زندگی فریدون با دوران پادشاهی ضحاک مقارن است.

درباره این که در دوران هزار ساله سلطه ضحاک بر ایران، چه بر سر مردم ایران آمده است و خاندان جمشید در این دوره دراز روزگار را چگونه گذرانیده‌اند، شاهنامه فردوسی تقریباً ساکت است. از آغاز این ماجرای غم انگیز چیزی جز این نمی‌دانیم که چون جمشید در دوره چند صد ساله پادشاهیش کارها را نظم و ترتیب بخشید و سپس بمدت سیصد سال نیز رنج و دردمندی و مرگ را از مردم دور ساخت و دیوان را فرمانبردار خود کرد و جهانیان به سبب حسن سیاست وی شادکام بودند، وی در خداوند ناسپاس گردید و خود را

آفریننده جهان خواند، و در نتیجه فره ایزدی رفته رفته از وی کاسته شد، امن و آسایش از ایران زمین رخت بر بست، در هر گوشه‌ای کسی علم طغیان برافراشت و سپاهیان ایران که از وجود مهتری بنام ضحاک در بین تازیان آگاه شده بودند «شاه جوی» به نزد او رفتند و به شاهی بر او آفرین خواندند و وی را به پادشاهی ایران برگزیدند. با ورود ضحاک به ایران، جمشید از ایران گریخت و مدت صد سال پنهان بسر برد تا روزی در دریای چین به دست ضحاک گرفتار و با اره به دو نیم گشت. فردوسی با بیان شیوا و موجز خود اصول کلی دوران پادشاهی ضحاک را در این چند بیت یاد کرده است:

نهان گشت آیین فرزندگان

پراگنده شد کام دیوانگان

هنر خوار شد، جادوی ارجمند

نهان، راستی، آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان راز

ز نیکی نبودی سخن جز به راز..

[بدین بود بنیاد ضحاک شوم

جهان شد مر او را چو یک مهره موم]

ندانست خود جز بد آموختن

جرازکشتن و غارت وسوختن

چنان بد که هر شب دومرد جوان

چه کهتر چه از تخمه پهلوان

خورشگر ببردی به ایوان شاه

وز او ساختی راه درمان شاه
 بکشتی و مغزش برون آختی
 مر آن اژدها را خورش ساختی

۳-۱۴/۳۵/۱

از آنچه در دوره نهصد و شصت ساله اول پادشاهی ضحاک روی داده است، فردوسی فقط به دو مطلب اشاره کرده یکی آنکه شهرناز و ارنواز، خواهران جمشید را به شبستان خود برد. دیگر آن که در اجرای برنامه کشتن روزی دو جوان، و به عنوان خوالیگر (: آشپز) به خدمت ضحاک رفتند. آنان، به جای کشتن دو تن از جوانانی که در هر روز به ایشان سپرده می شدند تا از مغز آنان، برای ماران دوش ضحاک خوراک تهیه کنند، یکی را می کشتند و به جای مغز جوان دیگر مغز گوسپند به کار می بردند. بدین ترتیب این خوالیگران، دور از چشم روزبانان ضحاک، هر ماه جان سی تن از جوانان بی گناه ایرانی را نجات می دادند، و هرگاه تعداد این جوانان به دویست تن می رسید، آنان را پنهانی با چند بز و میش به صحرا می فرستادند، که به روایت شاهنامه نژاد کردان به آنان می رسد.

اما شاهنامه، از چهل سال آخر عمر ضحاک، به نسبت دوره چندصد ساله آغاز زندگی او اطلاعات بیشتری در اختیار خواننده قرار می دهد که همه مربوط است به پیش بینی زادن فریدون و به بند کشیدن ضحاک و بعد زادن فریدون و پرورش وی، قیام کاوه رفتن فریدون به جنگ ضحاک و پیروزی فریدون و در بند کشیدن ضحاک در کوه دماوند.

براساس روایت شاهنامه، هنگامی که از دوران پادشاهی ضحاک چهل سال

بیش باقی نمانده بود وی شبی خوابی هولناک دید:

چنان دید کز کاخ شاهنشهان
سه جنگی پدید آمدی ناگهان
دو مهتر یکی کهتر اندر میان
به بالای سرو و به چهر کیان
کمر بستن و رفتن شاهوار
به چنگ اندرون گرزه گاوسار
دمان پیش ضحاک رفتی به جنگ
زدی بر سرش گرزۀ گاو رنگ
یکایک همان گرد کهتر بسال
ز سر تا به پایش کشیدی دوال
بدان زه دو دستش بیستی چو سنگ
نهادی به گردن برش پالهنک...
همی تاختی تا دماوند کوه
کشان و دوان از پس اندر گروه
بپیچید ضحاک بیداد گر
بدریدش از بیم گفتی جگر
یکی بانگ برزد به خواب اندرون
که لرزان شد آن خانه صد ستون

۴۵-۵۴/۳۷/۱

ضحاک موبدان سخندان بیدار دل بخرد را از سراسر کشور به نزد خود
فراخواند تا خوابش را تعبیر کنند. پاسخ خردمندتر و بیدارتر و زیرک‌تر آنان به

ضحاک این بود که کسی بنام فریدون - که هنوز از مادر زاده نشده است - چون به سن مردی برسد، گرزّه که چه دلیلی بهتر از این که تو هم پدر فریدون را خواهی کشت و هم گاوی که او را چون دایه است:

یکی گاو برمایه خواهد بُدن
جهان جوی را دایه خواهد بُدن
تبه گردد آن هم به دست تو بر
بدین کین کشد گرزّه گاو سر

۱۰۷-۱۰۸/۴۰/۱

و آنگاه:

چو ضحاک بشنید، بگشاد گوش
ز تخت اندر افتاد و زو رفت هوش
گرانمایه از پیش تخت بلند
بتابید رویش ز بیم گزند
چو آمد دل تاجور باز جای
به تخت کیان اندر آورد پای
نشان فریدون به گرد جهان
همی باز جست آشکار و نهان
نه آرام بودش نه خواب و نه خورد
شده روز روشن بدو لاجورد

۱۰۹-۱۱۳/۴۰/۱

سپس در شاهنامه می‌خوانیم که پس از زاده شدن فریدون، گاوی نیز به نام برمایه و با صفات زیرین از مادر زاده می‌شود:

همان گاو کش نام برمایه بود
 ز گاوان ورا برترین پایه بود
 ز مادر جدا شد چو طاووس نر
 به هر موی بر تازه رنگی دگر
 شده انجمن بر سرش بخردان
 ستاره شناسان و هم موبدان
 که کس در جهان گاو چونان ندید
 نه از پیر سر کاردانان شنید

۱۲۰-۱۲۳/۴۱/۱

هنوز از تولد فریدون مدت زیادی نگذشته است که آتبین، پدر وی به
 توسط روزبانان ضحاک گرفتار و به دست ضحاک کشته می شود. و مغز سرش را
 به ماران ضحاک می خوراند. پس فرانک مادر فریدون، کودک شیرخواره خود را
 هراسان به نزد نگهبان مرغزاری می برد که گاو برمایه در آنجا بوده است و از او
 می خواهد که کودکش را بپذیرد و با شیر آن گاو نغز وی را بپرورد:

روان گشت و دلخسته از روزگار
 همی رفت گریان سوی مرغزار
 کجا نامور گاو برمایه بود
 که رخشنده بر تنش پیرایه بود
 به پیش نگهبان آن مرغزار
 خروشید و بارید خون در کنار

پدر وارث از مادر اندر پذیر
وز این گاو نغزش بپرور به شیر

۱۳۱-۱۳۵/۴۱/۱

نگهبان مرغزار خواهش او را می‌پذیرد و به مدت سه سال با شیر آن گاو فریدون را می‌پرورد. ولی در این هنگام ضحاک از محل گاو برمایه و فریدون آگاه می‌گردد و در صدد کشتن آنها برمی‌آید، پس فرانک که پیش از رسیدن ضحاک به مرغزار، بر اثر اندیشه‌ای ایزدی از تصمیم ضحاک آگاه شده بوده است، سراسیمه به سراغ نگهبان مرغزار می‌رود و کودکش را از وی می‌گیرد و او را به البرز کوه به هندوستان می‌برد و کودک را در آنجا به مردی دینی می‌سپارد:

بیاورد فرزند را چون نوند
چو غرم ژیان سوی کوه بلند
یکی مرد دینی بدان کوه بود
که از کار گیتی بی‌اندوه بود
فرانک بدو گفت کای پاکدین
منم سوگواری ز ایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزند من
همی بود خواهد سرانجمن
ببرد سر و تاج ضحاک را
سپارد کمر بند او خاک را
ترا بود باید نگهبان اوی
پدروار لرزنده بر جان اوی

۱۴۷-۱۵۲/۴۲/۱

مرد دینی تربیت فریدون را به عهده می‌گیرد. در این هنگام ضحاک به مرغزاری می‌رسد که گاو برمایه در آنجا بوده است وی همه چارپایان آن مرغزار و از جمله گاو برمایه را می‌کشد و آنجا را به آتش می‌کشد:

خبر شد به ضحاک بد روزگار
از آن بیشه و گاو و آن مرغزار
بیامد پر از کینه چون پیل مست
مرآن گاو برمایه را کرد پست

۱۵۴-۱۵۵/۴۲/۱

دنباله داستان براساس روایت شاهنامه بدین قرارست که فریدون تا شانزده سالگی در البرزکوه می‌ماند، بی‌آن‌که بدانیم روزگار خود را در کوهستان چگونه گذرانیده است. وی سپس به نزد مادر می‌رود و نژاد خود را از او می‌پرسد و پس از آگاهی از این که ضحاک، پدرش و گاو برمایه را کشته و خانه آنان را ویران ساخته است و بطور کلی در سالهای پیش چه‌حوادثی بر او و مادش گذشته است، تصمیم می‌گیرد به فرمان یزدان به جنگ ضحاک برود. سپس در شاهنامه قیام کاوه ذکر شده است که به فریدون، ساختن گرزى مخصوص برای فریدون و رفتن فریدون با سپاهی گران به جنگ ضحاک و پیروزی فریدون بر ضحاک و دربند کردن وی که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است و سرانجام بر تخت پادشاهی نشستن فریدون بجای ضحاک تا این زمان فرانک، مادر فریدون از آنچه روی داده بی‌خبر است تا پیام فریدون درباره پادشاهیش به مادر می‌رسد و ...

در اینجا بی‌مورد نیست به یک موضوع مهم دیگر نیز در حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون اشاره کنیم. و آن آگاهی فریدون و چند تن دیگر از

حوادث آینده است نیز راهنمایی «سروش» فریدون را در چند مورد خلاصه این مطالب بدین قرارست:

بجز گاو برمایه که زادنش و کشته شدنش به دست ضحاک و نیز پیروزی فریدون بر ضحاک و بند کردن وی در دماوند کوه همه به توسط موبدی بخرد پیش‌بینی شده بود، در وقایع دوران جوانی فریدون نیز از گونه ای الهام غیبی به فریدون و یکی دو تن دیگر ارتباط وی با سروش در چند مورد و آگاهی وی از نیرنگ و افسون که ایزدی بوده است نه اهریمنی سخن به میان آمده است.

ظاهراً فرانک مادر فریدون با برخورداری از همین الهام بوده است که چون شویش آتیین، کشته می‌شود، با آگاهی از وجود گاو برمایه و مرغزاری که گاو در آن بوده است کودک شیرخوار خود را مستقیم بدان مرغزار می‌برد و پس از آن که فریدون مدت سه سال از پستان آن گاو طاووس رنگ شیر خورده بوده است، بار دیگر فرانک با استفاده از همان الهام، در می‌یابد که ضحاک در آینده نزدیک به مرغزار خواهد آمد تا فریدون و گاو را نابود سازد پس سراسیمه به مرغزار می‌رود و کودک خود را از آن محل به البرز کوه می‌برد و به مردی دینی می‌سپرد. وی همچنین در همان هنگام از آینده فرزند خود نیز با خبراست، و بدین جهت به مرد دینی می‌گوید که فرزند من «همی بود خواهد سر انجمن» و این کودک همان کسی است که ضحاک را نابود خواهد ساخت.

از سوی دیگر کاوه نیز براساس آنچه در شاهنامه آمده، بمانند فرانک از مطالب پنهانی آگاه بوده، بعلاوه او در چشم ضحاک نیز وجودی خارق العاده بوده است. چه حضور ضحاک می‌درد و به گوشه‌ای می‌افکند و خروشان از بارگاه وی خارج می‌شود بزرگان درگاه به ضحاک اعتراض می‌کنند که چرا در برابر

تندی و خشونت این مرد آهنگر سکوت اختیار کردی و وی را به مجازات
نرسانیدی:

کسی نامور پاسخ آورد زود
که از من شگفتی بیاید شنود
که چون کاوه آمد زدرگه پدید
دو گوش من آوای او را شنید
میان من و او به ایوان درست
یکی آهنی کوه گفتی برُست
همیدون چو او زدبه سربردودست
شگفتی مرا در دل آمد شکست
ندانم چه شایدبدن زین سپس
که راز سپهری ندانست کس

۲۴۵-۲۴۹/۴۷/۱

همچنین در شاهنامه می‌خوانیم که کاوه، هم از وجود فریدون و هم از
جایگاه اقامت او آگاه بوده است، درحالی‌که دیدیم ضحاک و جاسوسانش مدتها
از این راز بی‌خبر مانده بودند:

خروشان همی رفت نیزه بدست
که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند
سر از بند ضحاک بیرون کند

یکایک به نزد فریدون شویم
بدان سایه فرّ او بغنویم.....
بدانست خود کافریدون کجاست
سر اندر کشید و همی رفت راست

۲۵۴-۲۶۰/۴۷/۱

از طرف دیگر از زمانی که فریدون به جنگ ضحاک می‌رود، سه بار
سروش بر او فرود می‌آید. بار نخست سروش او را افسونگری می‌آموزد تا وی
بدان وسیله بتواند بند و جادو و افسون ضحاک را درهم بشکند (۳۰۷/۵۰/۱-۳۰۱)،
سپس چون برادران فریدون (کیانوش و برمایه یا پرمایه) قصد جان او می‌کنند و
سنگ خاره گرانی را از فراز کوه به سوی او رها می‌سازند تا فریدون در خواب
کشته شود، باز به فرمان ایزد فریدون از خواب بیدار می‌شود و با افسونی که
آموخته بوده است سنگ گران را از حرکت باز می‌دارد. (۳۱۲/۵۰/۱-۳۲۰) و نیز
هنگامی که وی به کاخ و ایوان ضحاک قدم می‌نهد طلسم و جادوی ضحاک را
درهم می‌شکند:

طلسمی که ضحاک سازیده بود
سرش به آسمان برفرازیده بود
فریدون ز بالا فرود آورد
که آن جز به نام جهاندار دید

همچنین از آنچه در شاهنامه آمده است در می‌یابیم که همه مردم در انتظار
ظهور فریدون بوده‌اند و نیز می‌دانسته‌اند که کارهای او ایزدی است. از جمله

ارنواز، همسر ضحاک چون با فریدون روبرو می‌شود، فریدون نست خود را به وی می‌گوید ارنواز با شادمانی و اعجاب از وی می‌پرسد :

سخنها چو بشنید زو ارنواز
گشاده شدش بر دل پاک راز
بدو گفت شاه آفریدون تویی
که ویران کنی تنبل و جادویی!
کجاهوش ضحاک بردست تست
گشاد جهان از کمر بست تست

۳۸۳/۵۴/۱

ضحاک نیز چون با سپاهی گران برای مقابله با فریدون به کاخ خود روی می‌نهد و در راه می‌بیند همه هواخواه و طرفدار فریدون هستند و شعار عمومی آن است که:

نخواهم بر گاه ضحاک را
مر آن اژدهادوش ضحاک را

۴۶۹/۵۸/۱

و نیز هنگامی که زنان خود را در کنار فریدون می‌بیند در کمال تلخی درمی‌یابد که پیروزی فریدون و شکستن همه بندها و جادویها به دست فریدون کاری ایزدی است. مع هذا وی با فریدون به جنگ می‌پردازد، در این هنگام است که فریدون گرزّه گاوساز خود را بر سر ضحاک می‌کوبد و ترک وی را خرد می‌سازد، و چون قصد جان ضحاک می‌کند بار دیگر سروش بر وی آشکار می‌گردد و به فریدون یادآوری می‌کند که زمان مرگ ضحاک فرانسیده است، او را دربند کن و در کوه محبوس ساز، (۴۸۳-۴۸۶/۵۹/۱) و چون بعداً فریدون، ضحاک دربند را

بسوی کوه می‌برد، بار دیگر سروش بر او ظاهر می‌شود و درباره رفتار با ضحاک مطلبی را با فریدون در میان می‌نهد. (۵۱۷-۵۱۹/۶۱/۱).

بعلاوه از آنچه در حوادث دوره پادشاهی فریدون آمده است، معلوم می‌گردد که فرزندان او نیز از افسونی که سروش در سالهای پیش به پدرشان آموخته بوده است بی‌بهره نبوده‌اند. چه ایشان هم توانسته بودند بر جادو و نیرنگ سرو یمن چیره گردند، و از سرما و باد دمانی که به افسون سرو یمن بدان دچار گردیده بودند، جان به سلامت ببرند (۲۲۰/۷۳/۱-۲۱۰). در همین دوره پادشاهی فریدون است که می‌بینیم وی یک بار نیز برای آزمودن فرزندان خود، به هنگام بازگشتشان از یمن، به افسون دست زد:

ز دلشان همی خواستن کآگه شود

ز بدها گمانیش کوتاه شود

بیامد بسان یکی ازدها

کز او شیر گفתי نیابد رها

خروشان و جوشان به جوش اندرون

همی از دهانش، آتش آمد برون

چو هر سه پسر را به نزدیک دید

به گرد اندرون کوه تاریک دید

بر انگیخت گرد و بر آورد جوش

جهان گشت ز آواز او پر خروش...

چنین گفت کان اژدهای دژم
 کجا خواست گیتی بسوزد به دم
 پدر بُد که جست از شما مردمی
 چو بشناخت بر گشت با خرمی

۲۶۴-۲۶۵/۷۶/۱

غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم

ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس، به آنچه درباره دوران کودکی فریدون در شاهنامه آمده است در کمال اختصار و با تفاوت‌هایی قابل ملاحظه اشاره کرده است. وی در تعبیر خواب هولناک ضحاک، به گاوی که فریدون از شیرش تغذیه خواهد کرد و به دست ضحاک کشته خواهد شد، اشاره ننموده، ولی نام این گاو را «برمایون» [متن عربی: اسمها گاو برمایون] (نسخه بدل: برمانون) نوشته است (ص ۳۰-۳۱).

فرالاوی

فرالاوی در بیتی به ماده گاوان شاه پروری بمانند «برمایون» اشاره کرده است:

ماده گاوان پاذه اش هر یک
 شاه پرور بوده چو برمایون

اشعار پراکنده....، ص ۴۳

دقیقی و لغت فرس

دقیقی نیز از فریدون با نام «برمایون» یاد کرده است:

مهرگان آمد جشن ملک افریدونا

آن کجا نام نکو بردش برمایونا

توضیح آن نوشته است: «گاو فریدون را نام برمایون بود. دقیقی گفت: مهرگان آمد جشن ملک....»

لغت فارس، ص ۱۶۱

شمس فخری

شمس فخری در معیار جمالی نام گاو فریدون را با ضبط «بزمایون» آورده است:

تو رستمی و فریدون و بارگیر تورا

ز احترام بخوانند رخس و بزمایون

به نقل از فرهنگ سروری

سنائی

سنائی نیز در مثنوی حدیقه الحقیقه، بی آن که از نام این گاو سخنی به میان بیاورد، به گاوپروردگی فریدون اشاره کرده است:

نه فریدن گاو پرورده

کرد شیر گرسنه را برده

نه به کاوه به سعی یک دوگیا

بستند از بیور اسب ملک نیا

حدیقه، ص ۵۰۸

ترجمهٔ بنداری

ترجمهٔ بنداری در موضوع مورد بحث، دو تفاوت اساسی با شاهنامه دارد. نخست آن که بر خلاف شاهنامه در این کتاب در سه مورد: تعبیر خواب ضحاک، حمله ضحاک به مرغزار، و گفتگوی فریدون به شهرناز و ارنواز، مطلقاً از گاو

ذکری به میان نیامده است. (ج ۱/ ص ۳۱ و ۳۲). دیگر آن که در آنجا که مادر فریدون (: مانک) فریدون را به مرغزار می برد و به نگهبان آن می سپارد و نیز در هنگامی که فریدون نسب خود را از مادر می پرسد، با آن که به گاو مورد بحث تصریح گردیده مطلقاً نامی برای این گاو ذکر نشده است (نه برمایه، نه برمایون و نه نامی دیگر)، تنها در مورد اول به استثنایی بودن این گاو اشاره شده است: «و کانت بقرة خلقها الله على لون يسر الناظرين، و يعجب الخلائق اجمعين.» (ج ۱/ ص ۳۲).

نهم هجری، داستان دوران کودکی و جوانی فریدون بر اساس چارچوب کلی روایت شاهنامه فردوسی ذکر گردیده است، با این تفاوت که نظیر شجر سنائی و ترجمه بنداری برای گاو دایه فریدون نامی ذکر نشده است، همچنین در این دو کتاب از البرز کوه هندوستان سخنی به میان نیامده و از جمله مؤلف حبیب السیر نوشته است هنگامی که ضحاک قصد مرغزار و گاو فریدون کرد، مادر فریدون (فرامک) «ملهم شده آن فرزند ارجمند را از موضع مذکور به جای دیگر برد» (حبیب السیر، ج ۱ ص ۱۸۲)

ب- روایت کوش نامه

برخلاف شاهنامه، که در آن از دوران پادشاهی هزار ساله ضحاک و حوادثی که بر خاندان جمشید در این مدت دراز گذشته کمتر سخنی به میان آمده است، در کوشنامه، چند هزار بیت تنها به جمشیدیان و دوران آوارگی و جنگ و گریزهای ایشان با دشمن اختصاص داده شده است.

بر اساس روایت حکیم ایرانشاه بن ابی الخیر در کوش نامه، هنگامی که ضحاک بر ایران چیره می گردد، جمشید به سبب آن که همسرش دختر ماهنگ شاه چین همسر و دو پسر و دیگر خویشان خود را برای آن که از گزند دشمن

در امان مانند به ارغون در کشور چین می‌فرستد. و خود سپس در جنگ با مهرج در هند اسیر و به نزد ضحاک فرستاده می‌شود و پس از پنجاه سال اسارت، او را به فرمان ضحاک با اره به دو نیم می‌سازند. چون این خبر به ماهنگ در چین می‌رسد، به بازماندگان جمشید توصیه می‌کند از بیشه‌های ارغون خارج نشوند و خود را از چشم ضحاکیان مخفی بدارند و خود به جنگ مهرج می‌رود. و چنان که در داستان آمده است این جنگ نیز به کشته شدن ماهنگ می‌انجامد. در این موقع ضحاک برادر خود، کوش، را با این رسالت به فرمانروایی چین می‌فرستد که هر یک از جمشیدیان را یافت، معدوم سازد. این مطلب را نیز بگوییم که جمشید پیش از بدروود با همسر و فرزندان خود، این راز را هم برای آنان فاش ساخته بود که از نسل پسرش نونک (در نسخه خطی کوش‌نامه «ک» و «گ» هر دو به شکل «ک» نوشته شده است) شهریاری قدم به جهان خواهد گذاشت که کین نیا را از ضحاک خواهد کشید. با اعلام این موضوع از طرف جمشید، پس از آن که جمشیدیان ششصد سال پنهان از کوش و ضحاکیان در چین به سر برده بودند آبتین (در سانسکریت: aptiya، در اوستا: athvoya، برهان قاطع، تصحیح محمد معین)، فرزند فرزند نونک چشم به جهان می‌گشاید و نونک به همراهان و سپاهیان خود اعلام می‌دارد که از پشت آبتین شهریاری به وجود خواهد آمد که گیتی را از دیو و جادو تهی خواهد ساخت. پس از آن که آبتین دوران کودکی را پشت سر می‌گذارد، رهبری جمشیدیان را در دست می‌گیرد و سالهای دراز با کوش فرمانروای چین و فرزند وی کوش پیلگوش یا کوش پیل دندان در جنگ و گریز به سر می‌برد و سرانجام بر اساس اندرز جمشید به ماچین و طیهور پادشاه دادگر آن سرزمین پناه می‌برد و در سایه حمایت وی، سالها در شهر بسیلا

پایتخت ماچین، در آسایش و امنیت زندگی می‌کند. آبتین در دوران اقامت در ماچین یک بار به چین لشکرکشی می‌کند و در غیبت کوش پیلگوش - که اینک به‌جای پدر فرمانروای چین شده بوده است - در آنجا به پیروزیهای بزرگ دست می‌یابد، بر تخت سپهدار چین می‌نشیند، غنائم بسیار به‌دست می‌آورد و آنها را با کشتی به نزد طیهور می‌فرستد، ولی پس از بازگشت کوش پیلگوش از نزد ضحاک، و نبردی که بین او و آبتین درمی‌گیرد، با آن که کوش کاری از پیش نمی‌برد. آبتین با دویست کشتی به نزد طیهور باز می‌گردد آبتین در شهر بسیلا و به شرحی که به تفصیل در کوش‌نامه مذکورست با فرانک دختر زیبای طیهورشاه ازدواج می‌کند. آبتین و فرانک سالیان دراز به خوشی با هم زندگی می‌کنند تا زمانی که از دوران هزار ساله پادشاهی ضحاک بیش از هشتاد سال باقی نمانده بوده است. در این هنگام، شبی آبتین جمشید را به خواب می‌بیند، جمشید طوماری را به وی می‌سپارد و او را به بازگشت به ایران فرمان می‌دهد و می‌افزاید اینک زمان آن فرا رسیده است که کین نیا را از ضحاک بیدادگر بخواهی. پس آبتین و فرانک با رضایت طیهور، و به راهنمایی پیری دریاشناس و با چهار کشتی به سوی ایران حرکت می‌کنند. پس از پنج ماه دریایمایی، کوه قاف نمایان می‌گردد، چهار ماه دیگر می‌رانند تا به یاجوج می‌رسند، بعد از پنج ماه کشتیرانی در کنار سرزمین یاجوج به خشکی می‌رسند. آنگاه پیر دریاشناس را با نامه‌ای به نزد طیهور باز می‌گردانند. پس از شناسایی راهها در خشکی آبتین و همراهانش با جامه‌بازرگانان از سقلاب و دریای ژرف می‌گذرند و به دریای گیلان می‌رسند و بعد از جمشیدیان است و در دژی استوار در کوه دماوند به‌سر می‌برد آگاه می‌گردد. سلکت کسی است که تاکنون ضحاک بر او و دژ وی دست نیافته است.

در این زمان بار دیگر آبتین جمشید را در خواب می‌بیند و سپس کامداد وزیر آبتین، تعبیر خواب را پیدا شدن شهریاری از پشت آبتین اعلام می‌کند. فرانک از آبتین باردار می‌گردد. و پس از نه ماه و یک روز پسری می‌زاید که :

ز رویش سراپرده شد لاله رنگ

ز فرش فروزان شده کوه و سنگ

از همان روز، دو زن تا مدت سه سال متفقاً فریدون را شیر می‌دهند چون کودک چهارساله می‌شود (کوش نامه، f.212 a) آبتین باز خوابی می‌بیند، ترسان از خواب می‌جهد و کامداد را احضار می‌کند و وی را از خواب خود آگاه می‌سازد. کامداد پس از بیان مقدماتی، در تعبیر خواب به آبتین توصیه می‌کند که فریدون را به جای امنی بیرون از بیشه بفرستد و به دست مرزبان خردمند روشندل مهربانی بسپارد. کامداد در ضمن به‌طور پوشیده، به مرگ آبتین پس از بیرون بردن فریدون از بیشه نیز اشاره می‌کند.

از طرف دیگر سلکت که از ورود تنی چند بیگانه به جنگلهای آمل آگاه شده بوده است، به امید آن که شاید آنان از جمشیدیان باشند، کسی را از دژ به جنگل می‌فرستد. آبتین آن مرد را می‌بیند و از وی درباره سلکت پرسشهایی می‌کند، و سپس کامداد را برای کسب اطلاعات دقیق به جایگاه سلکت گسیل می‌دارد:

جهان جوی، دستور را پیش خواند

سخن هر چه بشنید، با او براند

بدو گفت با این ستمدیده مرد

همی خو یشتن رنجه بایدت کرد
 برو تا بنزیک سلکت به کوه
 مر او را ببین از میان گروه
 نگه کن حصار و ببین جای او
 یکی پرس از دانش و رای او
 اگر مهربان است و یزدان پرست
 خردمند و آهسته و داد دست
 فرستم فریدون یل را برش
 اگر دایگی را بود در خورش

(کوش نامه، f.213 a)

با این مقدمه، کامداد با سلکت دیدار می‌کند، و بی‌آن‌که از آبتین و فریدون و مقصود خود به صراحت چیزی بر زبان آورد، به وی می‌گوید ما از ایرانیان هستیم که از بیم ضحاک بداندیش نمی‌توانیم در «آباد بوم» زندگی کنیم و نیز می‌افزاید که زینهاریی داریم که:

و اگر تو و دستورت را به دانش بیازمایم و از عهده این آزمایش برآیید،
 راز را به‌تمامی بر تو خواهم گشاد و آنگاه زینهار را نیز به تو خواهم سپرد.
 سلکت به وی پاسخ می‌دهد اگر امروز به برسشهایت پاسخ شایسته دادم،
 فردا نوبت به دستور من می‌رسد تا هرچه می‌خواهی از وی بپرسی.
 به فرزانه ما تو فردا بگوی

همه دانش و دین از او بازجوی
 که فرتوت مردی است باریک رای

زمانه درآورده او زیر پای

(کوش نامه، f.213b)

کامداد در آن روز برسشهای بسیار از سلکت می‌کند و وی از روی دانش به همهٔ آنها پاسخهای درست می‌دهد. روز بعد نوبت به آزمودن دستور سلکت یعنی همان مرد فرتوت باریک‌رای می‌رسد. این دستور خردمند مردی است به نام «برماین» (در این نسخه حرف «پ» بیشتر به‌مانند «ب» نوشته شده است):

چو از پرده بنمود رخسار هور
ستاره نهان گشت بی‌جنگ و شور
یکی انجمن کرد سلکت ز کوه
بزرگان ایران و دانش‌پژوه
فرستاد و دستور خود را بخواند
در آن مایه‌ور پیشگاهش نشاند
یکی پیر روشندل جان‌فزای
زمانه در آورده او را ز پای
رمیده ز تن توش و از مغز هوش
گذشته دو زانو ز بالای گوش
زمانه سرش کرده لرزان چو بید
تن از کام دور و روان از امید
فسرده دل و جای آتش چو یخ
شده هر دو زانو ستون زنج
چنین گفت سلکت در آن انجمن

که آمد یکی دانشی نزد من
 سخن چند پرسید و پاسخ شنید
 به پاسخ زما هیچ سستی ندید
 همی خواهد اکنون که پرسد سخن
 ز دستور ما اندر این انجمن
 چو سالار کوه این سخن کرد یاد
 همانکه در آمد ز در کامداد
 بخمید و در پیش بردش نماز
 همی آفرین کرد بر وی دراز
 سرافراز سلکت مر او را بخواند
 پرسید و بنواخت و پیشش نشاند
 چو برماین پاکدین را بدید
 بنوی بر او آفرین گسترید
 بدو گفت کای پاک فرزانه مرد
 دل ما همی آرزوی تو کرد
 بدان آمدم تا ببینم تو را
 به جان و روان بر گزینم تو را

بدو گفت برماین ای مرد داد
 ز دانش مر آیین شاخی به یاد(?)..
 بپرس آنچه خواهی و پاسخ شنو

از این پیر فرتوت بر راه رو

(کوش نامه، f214 bT214a)

کامداد پی‌درپی پرسشهایی را مطرح می‌سازد و برماین دستور بی‌درنگ به آنها پاسخ می‌دهد. سرانجام چون کامداد از دانش سلکت و برماین مطمئن می‌گردد، در جلسه‌ای خصوصی حقیقت کار آبتین و فریدون را به سلکت آشکار می‌سازد و می‌افزاید که من از طرف آبتین برای آزمودن تو آمده بودم و اینک بدان که:

اگر بر فریدون کنی دایگی

کند با تو خورشید همسایگی

(کوش نامه، f215 a)

سلکت شادمان از این که سرانجام به آرزوی خود رسیده است، کردگار را سپاس می‌گوید و از دژ به‌مراه کامداد با صد سوار به نزد آبتین به پیشه فرود می‌آید. آبتین سلکت را به نزد خود می‌برد و بر خوان زر می‌نشانند. خوالیگر خورشهایی از درآج و کبک نر بر خوان می‌نهد. چون نان خوردن پایان می‌رسد، بزمی می‌آیند و جام می‌خواهد سپس آبتین هدایای بسیار به سلکت می‌بخشد و آنگاه:

پرسنده را گفت کان شاخ گل

بیاور که شادان کند جام مل

شتابان بشد مرد خسرو پرست

همی یافت دست فریدون به دست

چو شیری قصب دور کرد از برش

پدید آمد آن چهرهٔ فرخش

زمین گشت روشن ز رخسار او

زمان شادمان شد ز دیدار او
 به آهستگی دایه بازش نمود
 سر افراز سلکت نوازش نمود
 ببوسید آن روی چون نو بهار
 گرفته به مهر دل اندر کنار
 بخندید در روی او آبتین
 بدو گفت کای نامدار گزین
 درختی است این، بار او روشنی
 ز بُن بر کند بیخ اهرمنی
 تو این را بزهار یزدان پاک
 بدار و پرورش چون جان پاک
 بیاموزش آن چیز کآید بکار
 که باشد ستوده بر آن شهریار
 سواری و آرایش و داد و دین
 چنان کن که چون او نبیند زمین
 پس اندرز جمشید و صحف پدر
 به سلکت سپرد آن شه تاجور
 می برد و سه سال او را می پرورد و در هفت سالگی او را برای آموزش به دستور
 دانا می سپرد:

مر او را به دستور دانا سپرد
 که در دانش او بود با دستبرد
 نبشتن پیاموخت و خواندن نخست

همی هر زمان دانشی باز جست
به کوه اندر او را یکی تخت ساخت
بسی مرد دانا سوی کوه تاخت
یکی تخت پرمایه زرنگار
سراسر بدان گوهر شاهوار
بدان بخت شد مرد دانش پرست
نگاریده گردون از آن سان که هست
چنان کرد پیدا از آن ماه و مهر
که گفتی بزیر آمده ست از سپهر
پدید اندر او جای هر اختری
ز هر دانشی در گشاده دری
فریدون فرخ درآمد به تخت
همی دانشش آرزو کرد سخت
در آن تخت، پیوسته کردی نگاه
بدانست از راز خورشید و ماه
ز کردار مریخ با مشتری
شد آگاه از رنج و از داوری
ز گردنده گردون چنان بر رسید
که گفتی که گردون خود او آفرید
به دانش چنان گشت کاندلر زمان
نماندی بر او هیچ کاری نهان

شب تیره گون با بزرگان به دشت

بگفتی که از شب چه مایه گذشت

(کوش نامه، F215 B)

در کوش نامه مطلب به اینجا که می رسد حداقل چند بیتی افتادگی دارد. ظاهراً در دنبال این تختی که فریدون پیوسته در آن نگاه می کرده است، از «طاقی» نیز سخن به میان آمده است و احتمالاً مطالبی دیگر که در نسخه منحصر به فرد کوش نامه مفقود است. و آنگاه راوی اصلی داستان، و به احتمال ضعیف سراینده کوش نامه به روایت پرورش فریدون با شیر «گاو برمایه، یا: پرمایه» در کوه اشاره می کند و آن را سخنی عامیانه می خواند و به تفسیر و تأویل «شیر»، «گاو» و «برمایه» می پردازد. پس از آخرین بیتی که در چند سطر پیش آوردیم دنباله مطلب در نسخه خطی کوش نامه بدین قرار است:

جهان دیده بگشاد راز از نهفت

که آن تخت و آن طاق رازیست، گفت

سخن رزم شد در میان گروه (؟)

به کار فریدون و آن گاو و کوه

چنین گفت هر کس ز مردان مرد

که از گاو برمایه او شیر خورد

فریدون از آن گاه دانش گشاد

که برماین (اصل: برمایه) آن را به دانش نهاد

دگر هر که را دانش آمد به دست

بگوید که برگاه خسرو نشست

به دانش چنان بُد فریدون گرد

که او مردمان را چو گاوان شمرد
 ز مردم به دانش فزون داشت دست
 چنان شد که بر گاو و مردم نشست
 چنین است گفتار این پهلوی
 به دانش توان یافت گر بشنوی

(کوش نامه، f. 215 b)

از طرف دیگر در کوش نامه آمده است هنگامی که کوش پیلگوش در چین از رفتن آبتین و فرارنک از ماچین آگاه می‌گردد، نامه‌ای به ضحاک می‌فرستد. ضحاک با اطلاع از این موضوع، به هر مرز و بومی نامه می‌نویسد تا آبتین را بچنگ آورند. در این هنگام روزی آبتین با دسته‌ای از سپاهیان ضحاک روبرو می‌شود (چندین سال پس از آن که فریدون را به سلکت سپرده بوده است) و با آن که آبتین با مردانگی تمام با آنان می‌جنگد، ولی سرانجام خود و دو فرزندش کشته می‌شوند. سپاهیان ضحاک سر هر سه تن را از بدن جدا می‌سازند و به نزد ضحاک می‌برند و ضحاک مغز سر آنان را به مارانی که بر دوشش روئیده بودند می‌خوراند. و این حادثه زمانی روی می‌دهد که فریدون بیست ساله شده بود و نزد سلکت بسر می‌برد و از ماجرای کشته شدن پدر بی‌خبر بود. فرارنک چون از کشته شدن شویش، آبتین، آگاه می‌گردد با تنی چند از ایرانیان محل زندگی خود را ترک می‌کند. در کوش نامه، پس از این وقایع، تنها به یکی از دو حادثه زندگانی فریدون اشاره شده است که مربوط است به آگاهی کوش پیلگوش در ضحاک. نخست خبر این پیروزی به توسط مأموران ضحاک به آگاه کوش پیلگوش در چین می‌رسد، و پس از مدتی نیز فرستاده مادر شاه نو (فرارنک) به نزد طیهور

می‌رسد با این پیام که فرزندم از کوه به جنگ دشمن شتافت و به یک زخم، ضحاک را به خاک افکند و دو دست و پایش را به آهن بیست و وی را زندانی ساخت و غلی بر گردنش نهاده است که تا جاودان کس آن را نتواند گشود.

(کوش‌نامه، f. 220 a)

ج- متونی که در آنها به حوادث دوران کودکی و جوانی فریدون اشاره شده است

[در کتابهای التنبيه والاشراف مسعودی، تاریخ بلعمی، آثارالباقیه عن القرون الخالیه بیرونی، زین‌الخبار گردیزی، گرشاسب‌نامه اسدی، مجمل‌التواریخ و القصص، و تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، با آن که کم و بیش از غلبه فریدون بر ضحاک و در بند کردن وی در کوه دماوند و حوادث دوران پادشاهی فریدون سخن به میان آمده است، ولی درباره دوره کودکی و جوانی وی تقریباً چیزی نوشته نشده. طبری به این که فریدون چندمین نسل از جم بوده است، تولد او در دنهاوند، تنها زیستن وی از ترس ضحاک، قیام کاوه و رفتن فریدون به نزد وی، غلبه بر ضحاک و در بند کشیدن او به اختصار سخن گفته است. (طبری، ترجمه پاینده، ص ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۳۸). مسعودی در مروج‌الذهب به اسارت ضحاک به دست فریدون و مقید ساختن وی در کوه دماوند اشاره کرده است (مروج‌الذهب، ج ۱، ص ۲۶۴). بیرونی و گردیزی و اسدی تقریباً چیزی درباره این دوره زندگانی فریدون نگفته‌اند. مؤلف مجمل‌التواریخ بر اساس روایت کوش‌نامه نسب فریدون را با عبارتی مهم بدین شرح نوشته است: «فریدون بن اتفیال بن همایون بن جمشید الملک، و مادرش فری‌رنک بود، دختر طهور ملک جزیره بسلاماچین (کذا؟) اندرونی». و از کارهای فریدون جز این چیزی ذکر نکرده است که «ایزد تعالی افریدون را برانگیخت و کارها رفت تا ضحاک را بگرفت و چهل سال بسته

بر هیونی، گرد عالم بگردانید، و بر آخر به کوه دماوند در چاهی بستش استوار... (مجمل التواریخ، ص ۲۷، ۴۱). ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان در این باره تنها به چند موضوع اشاره کرده است یکی آن که مادر فریدون و بستگانش در پایان کوه دنباوند مستقر گشتند و سپس از کوه به چراگاه منتقل شدند و فریدون چون هفت ساله شد بر گاو سوار می گردید و گریزی به شکل گاو برایش ساختند و با یارانش به اصفهان رفت و کاوه بدو پیوست. (تاریخ طبرستان، ص ۵۷-۵۸).

۲

نقش گاو در زندگی فریدون و خاندانش

الف - کاربرد لفظ «گاو» در القاب پدران فریدون

طبری درباره لقب ده پشت پدران فریدون روایتی جالب توجه دارد. وی می نویسد: «به پندار پارسیان پدران افریدون تا ده پشت همه اثفیان نام داشتند. از آن رو که از ضحاک بر فرزندان خویش بیمناک بودند و روایت بود که یکیشان بر ضحاک چیره شود پر گاو بود به معنی صاحب گاو بسیار، پسر اثفیان نیک گاو یعنی صاحب گاوان خوب، پسر اثفیان سیر گاو، یعنی صاحب گاوان چاق و درست، پسر اثفیان پور گاو [در متن عربی: بور کاو] یعنی صاحب گاوان به رنگ گورخر، پسر اثفیان اخشین گاو یعنی صاحب گاوان زرد، پسر اثفیان سیاه گاو یعنی صاحب گاوان سیاه، پسر اثفیان سپید گاو [در متن عربی: اسبید کاو] یعنی صاحب گاوان سپید، پسر اثفیان کبر گاو یعنی صاحب گاوان خاکستری، پس اثفیان رمین گاو [در متن عربی: ابن اثفیان رمین]

یعنی صاحب همه جور گله و همه رنگ گاو، پسر اثفیان بنفروسن پسر شاد (طبری، ترجمه پاینده ج ۱/ص ۱۵۳، متن عربی، ج ۱/ص ۲۲۷)

به طوری که ملاحظه می شود براساس این روایت که حداکثر در اواخر قرن سوم هجری و در زمان نگارش تاریخ طبری - و احتمالاً در طبرستان - زنده بوده است، هر یک از پدران فریدون لقبی داشته اند مختوم به کلمه «گاو».

بیرونی نیز در آثارالباقیه عن القرون الخالیه، همین روایت طبری را به صورتی آشفته و ناقص آورده است: «أفریدون بن اثفیان کاو بن اثفیان نیکاو بن اثفیان بن شهر کاو بن اثفیان اختیکاو بن اثفیان اسپیدکاو بن اثفیان دیزه کاو بن اثفیان نیکاو بن نیفروش بن جم الملك.» (ص ۱۰۴) و حمدالله مستوفی نیز در تاریخ گزیده روایتی شبیه روایت طبری و بیرونی بدین شرح دارد: «در میانه جمشید و فریدون هفت تن فاصله بوده اند که همه را گاو لقب بوده مثل: گاو زرد و گاو سفید و گاو سرخ و گاو ابلق.» (به نقل از فرهنگ آندراج، ذیل: گاو فریدون).

ب- گاو دایه فریدون

در صفحات پیش گفتیم که در ضمن حوادث دوران کودکی فریدون در شاهنامه از گاوی سخن به میان آمده که وی را به مدت سه سال شیر داده است. این گاو که از جهات گوناگون استثنائی بوده است در ادب فارسی شهرت بسیار دارد بدین جهت نامش تقریباً در تمام کتابهای لغت فارسی ثبت گردیده است. سالها پیش از زادن این گاو تولدش به توسط موبدی بخرد، و در تعبیر خواب ضحاک، اعلام گردیده بوده است. در هنگام تولدش بخردان و ستاره شناسان و موبدان حاضر بوده اند. مادر فریدون نیز، لابد به الهام غیبی از وجود چنین گاوی آگاه بوده است و بدین سبب چون شویش به دست دیگر ضحاک که پس از

تعبیر خواب هولناکش پیوسته درصدد بوده است به فریدون و این گاو دست بیابد و آنها را بکشد، تقریباً در زمانی که فریدون سه سال از شیر آن گاو تغذیه کرده بوده است، از جایگاه گاو و فریدون آگاه می‌گردد و به قصد کشتن آنها به سوی مرغزار حرکت می‌کند، ولی مادر فریدون فرزندش را پیش از رسیدن ضحاک بدان محل از نگهبان مرغزار می‌گیرد و وی را در البرزکوه هندوستان به مردی دینی می‌سپرد. ضحاک چون به مرغزار می‌رسد گاو فریدون را با دیگر چهارپایان آن مرغزار می‌کشد و مرغزار را ویران می‌سازد. صفت مهم این گاو، زیبایی شگفت‌انگیز اوست که فردوسی چند بار بدان اشاره کرده است:

همان گاو کش نام برمایه بود
 ز گاوان ورا برترین یایه بود
 ز مادر جدا شد چو طاووس نر
 به هر موی برتازه رنگی دگر

۱۲۰-۱۲۱/۴۱/۱

یکی گاو دیدم چو خرم بهار
 سراپای او پر ز رنگ و نگار...
 ز پستان آن گاو طاووس رنگ
 بر افراختی چون دلاور نهنگ

۱۷۴-۱۷۷/۴۳/۱

همان گاو برمایه کم دایه بود
 ز پیکر تنش همچو پیرایه بود

۳۷۹/۵۴/۱

پس از دوران کودکی فریدون دو بار دیگر ذکر این گاو در شاهنامه تجدید می‌شود. یکی هنگامی است که فریدون در شانزده سالگی از البرز کوه به نزد مادر می‌آید و سرگذشت خود را از مادر می‌پرسد، و مادر در ضمن مطالب مختلف به پرورش او با شیر آن گاو طاووس‌رنگ و نیز کشته شدن گاو به دست ضحاک اشاره می‌کند (۱۷۳-۱۸۰/۴۳/۱)، و دیگر در آنجا که فریدون علیه ضحاک قیام کرده است و در غیبت ضحاک به کاخ وی وارد می‌شود و با شهرناز و ارنواز، از کشته شدن گاو برمایه به دست ضحاک با تأثر سخن می‌گوید:

ز خون چنان بی زبان چارپای
چه آمد بر آن مرد ناپاک رای!

۳۸۰/۵۴/۱

نکته گفتنی دیگر درباره این گاو آن است که موبدی که خواب ضحاک را تعبیر کرده، بر سرت خواهد کوفت و ترا در بند خواهد کشید. در یکی از روایات خارج از شاهنامه نیز آمده است که فریدون ضحاک را به انتقام کشته شدن همین گاو کشته است.

داستان این گاو به این تفصیل، تنها در شاهنامه آمده است و در روایات دیگر چنان که دیدیم به این مطلب فقط اشاره‌ای شده است. نام این گاو در شاهنامه فردوسی «برمایه» است که از آن با صفات «نغز» (۱۳۵-۱۳۷/۴۱/۱) و «گرانمایه» (۱۸۰/۴۴/۱) نیز یاد شده است. ولی در خارج از شاهنامه فقط یک بار در کوش‌نامه «گاو برمایه» یا «گاو پرمایه» آمده است (که از گاو برمایه او شیر خورد). اما چنان که قبلاً دیدیم در سه تکبیت از فرالاوی، دقیقی، و شمس فخری و نیز در لغت

فرس اسدی و غرر اخبار ملوک الفرس نام گاو فریدون: برمایون، پرمایون، یا بزمایون آمده، و در برخی از روایتها هم مطلقاً نامی برای این گاو ذکر نگردیده است.

ج- گریزی بسان سر گاو میش

گریز گران فریدون نیز در شاهنامه از اهمیت خاصی برخوردار است و چنین می‌نماید که در حماسه ملی ما اهمیت این گریز حتی از گریز سیصد منی سام (۱۰۵۴/۱۸۷/۱) نیز بیشتر بوده است زیرا پیش از آن که فریدون دیده به جهان بگشاید، از این گریز سخن گفته شده است، چنان که دیدیم هنگامی که ضحاک خواب هولناک خود را برای موبدان گفت و تغییر آن را از ایشان پرسید، یکی از موبدان از جوانی سخن به میان آورد که «به چنگ اندرون گریزه گاو سار» دارد (۴۷/۳۷/۱) و چون بنزد ضحاک برسد «زدی بر سرش گریزه گاورنگ» (۴۸/۳۷/۱). موبد در تعبیر خواب به ضحاک گفته است که آن جوان، فریدون است که «زند بر سرت گریزه گاو روی» (۱۰۳/۴۰/۱). سالها بر این خواب می‌گذرد، فریدون زاده می‌شود و دوران کودکی و جوانی را می‌گذراند کاوه آهنگر بر ضد ضحاک قیام می‌کند و به فریدون می‌پیوندد. فریدون پنهانی خود را برای نبرد با ضحاک آماده می‌سازد. در این هنگام وی دو برادر خود، کیانوش و برمایه یا پرمایه (۲۸۰/۴۹/۱) را از تصمیم خود آگاه می‌سازد و برای آغاز کار از آنان می‌خواهد تا نخست آهنگران چیره‌دست را به نزد وی بیاورند تا برای او گریزی گران بسازند. آنچه درباره ساختن این گریز در شاهنامه آمده نیز درخور توجه است زیرا در شاهنامه کمتر به موردی برمی‌خوریم که شاه یا چهلوانی طرح ساختن سلاح خود را جزء به جزء به صنعتگران داده و درباره کیفیت آن سخن گفته باشد. فریدون به برادرانش می‌گوید:

بیارید داننده آهنگران
 یکی گرز سازند مارا گران
 چو بگشاد لب هردو بشتافتند
 به بازار آهنگران تافتند
 از آن پیشه هر کس که بد نامجوی
 بسوی فریدون نهادند روی
 جهانجوی پرگار بگرفت زود
 وز آن گرز پیکر بدیشان نمود
 نگاری نگارید بر خاک پیش
 همیدون بسان سر گاو میش
 بدان دست بردند آهنگران
 چو شد ساخته کار گرز گران
 به پیش جهانجوی بردند گرز
 فروزان بکردار خورشید برز

۲۸۳-۲۸۹/۴۹/۱

و بدین ترتیب گرسی گران (۲۸۳/۴۹/۱، ۳۵۲/۵۲/۱ و ۵۴، ۳۶۱/۵۳/۱) بسان سر
 گاومیش برای فریدون ساخته می شود که بعداً فریدون به هنگام جنگ با ضحاک
 همین گرز را بر سر وی می کوبد. از این گرز چند بار دیگر در داستان فریدون در
 شاهنامه با وصفهای گرز گاو پیکر (۳۵۹/۵۳/۱، ۲۵۶/۷۶/۱)، گرز گاو چهر (۳۸۲/۵۴/۱)،
 گرز گاو سار (۴۳۵/۵۷/۱)، و گرز گاو سر (۴۸۳/۵۹/۱) یاد شده است.

البته در شاهنامه فردوسی، پس از داستان ضحاک و فریدون، نیز بارها ترکیبات: گرزه گاو پیکر، گرزه گاوچهر، گرزه گاورنگ، گرزه گاوری، گرزه گاو سار، گرزه گاوسر، و گرزه گاو میش بکار رفته است که با گرز فریدون که بدان اشاره کردیم ارتباطی ندارد.

در متون دیگر نیز از گرز فریدون یاد شده است. طبری نوشته است «بیشتر جنگ وی با گرز بود و سر گرز وی چون سر گاو» [متن عربی: رأس الثور] بود» (طبری، ترجمه پاینده، ۱/۱۵۴)، یا «افریدون کله او [ضحاک] را بر گری پیچیده سر [متن عربی: ملتوی الرأس] بکوفت.» (همان کتاب، ۱/۱۳۸) ثعالبی هم در غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم از این گرز با نام «کاوسار» یاد کرده است: «و امر هم بصنعه العمود المعروف بکرز کاوسار الذی وجد ذکره فی الاخبار و معناه بالفارسیة العمود الذی فی راسه صورة ثور» (غرر اخبار ملوک...، ص ۳۴، ۳۵) در تاریخ طبرستان ساختن گرز به کسانی نسبت داده شده است که به فریدون پیوسته بودند. «قوم اومیدواره کوه و انبوه کوه قارن بدو پیوستند و برای ضحاک را کوفت (گرشاسب نامه، ص ۳۲۹-۳۳۰).

شهرت گرز گاوسار فریدون از متون حماسی و تاریخی به دیگر آثار منظوم فارسی نیز رسیده و از جمله خاقانی دو بار از آن نام برده است:

آب گرز گاوسارش باد کورا عرشیان
آتش ضحاک سوز و ازدها خور ساختند

دیوان خاقانی، ص ۱۱۳

شب مگر کاندود خواهد بام گیتی را به قیر
کز بنات النعش هستش نردبان انگيخته

در بره مریخ گرز گاو افریدون به دست
وز مجره شب درفش کاویان انگيخته

دیوان خاقانی، ص ۳۹۴

د- گاو سواری فریدون

ابن اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان که کتابش را بسال ۶۱۳ نوشته است، درباب دوم این کتاب «ابتدای بنیاد طبرستان و بنای عمارت شهرهای وی»، چنان که قبلاً گفتیم اشاراتی به زندگانی فریدون کرده است که یک مورد آن منحصر بفرد می نماید و آن گاو سواری فریدون است و بعید نیست که روایت او در این باب از روایات شفاهی رایج در محل سرچشمه گرفته باشد. این اسفندیار می نویسد «چون ضحاک تازی جمشید را پاره پاره کرد، آل جمشید از سایه خورشید نفور و مهجور شدند..... مادر افریدون با متعلقان دیگر به پایان کوه دناوند آمدند. پس از آن که فریدون زاده شد، به سبب آن که کوهستان غیر قابل کشت بود، ایشان به منطقه ای که دارای چراخور بود وساکنانش از «نتاج و باج گاوان» زندگی می کردند نقل مکان نمودند. پس از آن که دوران شیرخوارگی فریدون سپری گردید و هفت ساله شد، فریدون مهار در بینی گاوان می کرد و به جای اسب، بر پشت آنها می نشست. این است عبارات ابن اسفندیار: «چون طفل از حد رضاع به فطام رسید و هفت عام بر او گذشت، خطام در بینی گاوان می کرد و مرکب خود می ساخت. چنان بود که گویی از عکس افلاک بر روی خاک آفتابی دیگر از ثور طلوع می کند. چون مراقب شد، جوانان آن جنبات برای دفع نکبات پناه به جلادت و شهامت اومی کردند و هر روز او بر گاو نشسته با ایشان به شکار و دیگر کار می رفتی....» (تاریخ طبرستان، ص ۵۷-۵۸). مؤلف فرهنگ آندراج نیز در ذیل «برمایون و برمایه» و «گاو فریدون» به گاو

سواری فریدون اشاره کرده، با این تفاوت که نوشته است فریدون بر «برمایون» که به شیر آن در مازندران پرورش یافته بود، سوار می‌گشت.

ه- گاوی در خانه جم!

بر اساس یک روایت که طبری و مؤلف غرر اخبار ملوک الفرس به آن اشاره کرده‌اند، فریدون پس از پیروزی بر ضحاک، او را می‌کشد. در روایت طبری پیش از کشته شدن ضحاک، در گفتگوی فریدون با او، به گاوی اشاره شده که در خانه او اشاره‌ای نگردیده طبری در این باب نوشته است: «.... و چون بر ضحاک دست یافت، ضحاک بدو گفت: «مرا به انتقام جدت، جم مکش» و افریدون گفت: «سخت بالاگرفته‌ای و خویشان را بزرگ پنداشته‌ای که چنین طمع می‌داری» و بدو یاد آوری کرد که جدش بزرگتر از آن بود که همسنگ ضحاک باشد و گفت که او را در مقابل گاوی که در خانه جدش بوده است می‌کشم» (تاریخ الرسل والملوک، ترجمه نشأت، ص ۴۷). ولی در غرر اخبار ملوک الفرس که به همین گفتگوی ضحاک و فریدون اشاره گردیده است که تو را به سبب کشتن گاو برمایون می‌کشم: «و فی بعض الروایات انه قتله و قال له الضحاک انما تقتلنی بجدک جو فقال له افریدون انک اذا العظیم الشأن و لکنی اقتلک بفقره کاو برمایون» (غرر اخبار ملوک....، ص ۳۴).

۳

پیشنهادی درباره کلمه «برمایه» در شاهنامه فردوسی

دیدیم که فردوسی در داستان کودکی فریدون لفظ «برمایه» را در پنج بیت به کار برده است. در یکی از این پنج بیت نام گاو فریدون «برمایه» ذکر شده است:

همان گاو کش نام برمایه بود
ز گاوان ورا برترین پایه بود

۱۲۰/۴۱/۱

ولی در چهار بیت دیگر لفظ «برمایه» پس از کلمه «گاو» بدین صورت آمده
است:

کجا نامور گاو برمایه بود
که رخشنده بر تنش پیرایه بود

۱۳۲/۴۱/۱

بیامد پراز کینه چون پیل مست
مر آن گاو برمایه را کرد پست

۱۵۵/۴۲/۱

همان گاو برمایه کم دایه بود
ز پیکر تنش همچو پیرایه بود

۳۷۹/۵۴/۱

اما در شعر فرالاوی، دقیقی، شمس فخری و نیز در لغت فرس اسدی و
غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم چنان که در صفحات پیش گذشت از این گاو
با نام «برمایون»، «پرمایون»، «بزمایون» یاد شده است و صاحب غرر اخبار ملوک
به شیوه فردوسی در چهار بیت اخیر شاهنامه، ترکیب «گاو برمایون» را در کتاب
خود بکار برده است: «...ولکنی اقتلک بفقره کاو برمایون...» (ص ۳۴-۳۵).

آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می گیرد آن است که فردوسی لفظ «
برمایه» را در ابیات فوق الذکر با چه تلفظی و به چه معنایی به کار برده است و

نیز وی از نظر دستوری، این کلمه را «اسم خاص» می‌دانسته است یا چیزی دیگر.

پیش از آن که بررسی خود را در این باب آغاز کنیم، نخست ضبط نام گاو فریدون را در فرهنگهای فارسی از نظر می‌گذرانیم. آنچه در فرهنگها آمده بترتیب تاریخ تألیف عبارت است از:

لغت فرس اسدی (تألیف بین ۴۵۸ تا ۴۶۵ ق.) نسخه خطی ۷۳۳ ق.: برمایون یا پرمایون. نسخه‌های خطی ۷۶۶ و ۸۷۷ ق.: پرمایون. نسخه خطی ۱۳۰۵ ق.: پرمایون (شاهد، شعر دقیقی: مهرگان آمد جشن ملک الفریدونا....) پرمایه (شاهد، شعر فردوسی: یکی گاو پرمایه خواهد بُدن.....)

فرهنگ قواس (تألیف اواخر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ ق.): ندارد.
معیار جمالی (تألیف ۷۴۵ ق.) به نقل از فرهنگ جهانگیری: برمایون. (به نظر محمد دبیرسیاقی، مؤلف کتاب لغت «معیار جمالی» کارش کلا متکی بر لغت فرس اسدی است (لغت فرس، ص ۴ مقدمه).

فرهنگ جهانگیری (تألیف ۱۰۰۷ ق.): برمایون، برایه، مایون، ومایه.
برهان قاطع (تألیف ۱۰۶۲ ق.): برمایون، برمایون، بزمایون، برمایه، برمایه، مایون و مایه.

فرهنگ رشیدی (تألیف ۱۰۷۷ ق.): برمایون، برمایه. (با ذکر این مطلب که بعضی آن را به بای فارسی دانند) و مایون.

فرهنگ سروری (تألیف قرن ۱۱ هجری): برکایون، مایون، مایه.
فرهنگ آندراج (تألیف ۱۳۰۶ ق.): برمایون، بزمایون و برمایه و مایون. با اظهار نظر مؤلف که بعضی [برمایه را] به بای فارسی دانند و فقیر آن را بهتر داند

و به ضم خواند و به معنی آن واضح شود یعنی پرمایه که شیر بسیار داشته و می‌داده و الله اعلم.»

فرهنگ انجمن‌آرای ناصری (تألیف نیمه دوم قرن ۱۳ ق.): به نقل از فرهنگ نظام: بُرمایه، مبدل پرمایه (به معنی پر شیر).

فرهنگ ولف (تألیف ۱۹۳۶ م.): برمایه با ذکر پنج بیت شاهنامه که در آن لفظ «برمایه» آمده است. ولف بیت «یکی گاو برمایه خواهد بُدن.....» را در ذیل «پُرمایه» نیز داده است.

فرهنگ نظام (تألیف ۱۳۴۶-۱۳۵۸ ق.): برمایون، بَرمایون و برمایه. (با تذکر این مطلب که «مؤلف فرهنگ ناصری لفظ مذکور را با ضم باء مبدل پرمایه (به معنی پر شیر) صحیح دانسته. گویا عقیده مؤلف مذکور این بوده که در زمان فریدون در فارسی امروز ما حرف می‌زدند و همان الفاظ و اصطلاحات ما را استعمال می‌کردند در حالتی که زبان آن زمان چیز دیگر بوده.»

فرهنگ نفیسی - فرنودسار (تألیف ۱۳۱۷-۱۳۴۵ ش.): پیرمایون، برمایون، برمایه، بَرمایه، مایون و مایه.

فرهنگ شاهنامه (تألیف ۱۳۲۰ ش.): پُرمایه.

فرهنگ فارسی معین (تألیف ۱۳۴۲-۱۳۴۵): پیرمایون و پیرمایه.

دایرة المعارف فارسی (تألیف ۱۳۴۵ ش.): برمایون و برمایه بعلاوه در این کتاب دو شبط: پیرمایون و پیرمایه به دو ضبط پیشین ارجاع گردیده است (حرفت «م» دایرة المعارف چاپ نشده است).

واژه نامک (تألیف حدود ۱۳۵۵ ش.) نام این گاو ظاهراً بدین سبب ذکر

نشده کیست.... «(مقدمه واژه نامک).

لغت‌نامهٔ دهخدا (تألیف ۱۳۲۵-۱۳۵۸ ش.): برمایون، بَرمایون، پَرمایون، برمایه، بَرمایه، پَرمایه، پُرمایه، مایون، و مایه در ضمن دهخدا در ذیل «برمایه» بفتح یا به کسر اول و به معنی گاوی که فریدون را شیر داد، سه بیت از شاهنامه: «همان گاوکش نام برمایه بود...»، «یکی گاو برمایه خواهد بدن...»، و «پُرمایه» با نقل یکی از این سه بیت «یکی گاو پرمایه خواهد بدن..» اظهار نظر کرده است که «بیت اخیر را اسدی در لغت‌نامه آورده و گفته است نام گاو فریدون است، لکن پرمایه در این بین نام نیست و به معنی لغوی کلمه مرکب است یعنی صاحب مایهٔ بسیار.»

وی بار دیگر در ذیل «پرمایه» و نقل معنی آن از لغت فرس «گاو فریدون بود (لغت فرس اسدی)» یکی دیگر از بیت‌های سه‌گانهٔ فوق‌الذکر: «یکی گاوکش نام پرمایه بود...» را آورده و دربارهٔ معنی آن خواننده را به آنچه در ذیل «یکی گاو پرمایه خواهد بدن...» نوشته ارجاع داده است.

فرهنگ تاریخی زبان فارسی (تألیف ۱۳۵۷ ش.): برایون و برمایه. (فقط بخش اول: «آ-ب» چاپ شده است.)

از طرف دیگر، با توجه به طرز کاربرد این لفظ در متون پیش از اسلام مسلم می‌گردد که فرالای و دقیقی و مؤلف غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم و شمس فخری برخلاف فردوسی صورتی نزدیک به ضبط باستانی این کلمه را به کار برده‌اند. در این باب رأی خالقی مطلق صائب است که نوشته: صورت درست نام این گاو در بیرون از شاهنامه مثلاً در شعر فرالای و دقیقی... و در لغت فرس اسدی و نیز در غررالسیر ثعالبی... برمایون barmayun است، برابر با صورت

اوستایی *barəmayəonā* که دربارهٔ گاو نر به کار رفته است (Sprechf. 24/1879. p. 147) همچنین در *Yašt* 17, 55; K Geldner, Zeitchr. fürvergel. P. 814, 815; کتاب *نهم* (west, p. T. IV., p218, 220 ed. madan, *Barmāyūn* (gušn i) و به معنی گاو (نر) آمده است، ولی در بندهشن بزرگ (ed. Anklesaria 35, 10) *Barmayun* نام برادر فریدون است که در شاهنامه (یکم، ص ۶۵، بیت ۲۵۶) آن نیز با همان مأخذ پهلوی درهم آمیخته‌اند. در هر حال در شاهنامه برمایه به جای برمایون به خاطر ضرورت وزن به وجود آمده است...» (انسیکلوپدی ایرانیکا). وی در جای دیگر نیز دربارهٔ همین لفظ اظهار نظر کرده است که: «... در پهلوی، این برادر فریدون و گاوی که فریدون را دایه بود هم نامند، ... همچنان که در شاهنامه نیز هر دو برمایه نام دارند، ولی همان گونه که یاد شد در چاپهای شاهنامه به نادرست این نام را (چه در مورد برادر فریدون و چه در مورد گاودایه) به پرمایه برگردانیده‌اند» (بیست نکته در ادبیات شاهنامه). به این مطالب این موضوع را نیز باید بیفزاییم که در روایت کوش نامه چنان که قبلاً اشاره گردید نام دستور دانشمند سلکت «برماین» است که ظاهراً هموتربیت فریدون را از هفت سالگی ببعد بعهده گرفت. چنان که ملاحظه می شود ضبط این کلمه نیز به «برمایون» (نام برادر یا گاو فریدون) نزدیک است.

با پذیرفتن همهٔ این مطالب، پرسشی را که در آغاز این بخش مطرح ساختیم هنوز به قوت خود باقی است. درست است که نام گاو در متون اوستایی و پهلوی، و نیز در شعر فرالاوی، دقیقی، شمس فخری، و در ضبط لغت فرس، و

غرر اخبار ملوک الفرس بصورت «برمایون» است، و نیز درست است که لفظ «برمایون» در بحر متقارب شاهنامه نمی‌گنجد و فردوسی به ضرورت بایستی آن را بصورتی تغییر می‌داده است که «برمایه» بهترین راه حل آن به‌شمار می‌رود. ولی آیا فردوسی از همه این سوابق آگاه بوده است؟ (گرچه به نظر می‌رسد که مأخذ وی در داستان فریدون با مأخذ وی مؤلف غرر اخبار ملوک الفرس، و دقیقی نبایست مختلف باشد) و آیا او «برمایه» را در هر پنج بیتی که در صدر این بخش آوردیم به عنوان «اسم خاص» به‌کار برده است؟

فردوسی بی تردید در بیت:

همان گاوکش نام برمایه بود

ز گاوان ورا بهترین پایه بود

لفظ «برمایه» را چنان که قبلاً گفتیم بعنوان «اسم خاص» بکار برده است، گرچه در مورد ضبط آن، که آیا با بای فارسی (برمایه) است یا بای تازی (برمایه)، و نیز در مورد تلفظ آن که به ضم یا فتح اول است یا جای سؤال همچنان باقی است. ولی در چهار بیت دیگر:

همان گاو برمایه کم دایه بود

ز پیکر تنش همچو پیرایه بود

علاوه بر سوالی که در مورد ضبط و تلفظ کلمه «برمایه» در بیت نخستین مطرح کردیم، این نکته نیز باید روشن گردد که آیا فردوسی کلمه مورد بحث را در چهار بیت اخیر «اسم خاص» می‌دانسته است یا نه، و اگر در نظر وی «برمایه»

اسم خاص بوده است، آنگاه کاربرد لفظ «یکی» را در بیت «یکی گاو برمایه خواهد بدن...» نیز باید توجیه کرد.

برای آن که حداقل به بخشی از پرسش نخستین (ضبط «برمایه» با بای فارسی یا بای تازی) پاسخ داده شود، در درجه اول لازم است که ضبط کلمه «برمایه» را در نسخه‌های خطی کهن شاهنامه از نظر بگذرانیم. در پانزده نسخه خطی کهن و معتبر شاهنامه، ضبط این لفظ در چهار بیت از پنج بیت مورد بحث بشرح زیر است:

همان گاوکش نام برمایه بود

ز گاوان ورا برترین پایه بود

*ف، ل، س، لن، ق، ق، ۲، و، س، ۲: برمایه؛ پ، آ، ل، ۲، ب، ل، ۳: پرمایه؛

لی: همان گاو برمایه کش دایه؛ لن ۲ همان گاوکش پر از مایه.

یکی گاو برمایه خواهد بدن

جهانجوی را دایه خواهد بدن

*ف: بُرمایه؛ ل: برمایه؛ س، لن، ق، ق، ۲، لی، س، ۲: برمایه؛ پ، و، آ، ل، ۲،

ب، ل، ۳، ۲: پرمایه.

کجا نامور گاو برمایه بود

که رخشنده برتنش پیرایه بود

*ف: بُرمایه؛ ل، س، لن، ق، ق، ۲، لی، پ، س، ۲: برمایه؛ و، آ، ل، ۲، ب،

ل، ۳، لن، ۲: پرمایه.

همان گاو برمایه کم دایه بود

ز پیکر تنش همچو پیرایه بود

*ف: بُرمایه؛ ل، س، ق، ق ۲، ل ۲: برمایه؛ لن: برمایه؛ پ، و، آ، ب، ل ۳، لن ۲: برمایه.

نتیجه‌ای که از این بررسی به دست می‌آید آنست که این کلمه در پانزده نسخه خطی شاهنامه با توجه به تاریخ کتابت آنها، به صورتهای زیرین کتابت شده است:

در نسخه ف، اقدم نسخ (مورخ ۶۱۴): بُرمایه سه بار، برمایه یک بار.
در نسخه‌های ل (مورخ ۶۷۵)، س (مورخ ۷۳۱)، لن (مورخ ۷۳۳)، ق (مورخ ۷۴۱)، ق ۲ (مورخ ۷۹۶) لی (مورخ ۸۴۰) س ۲ (مورخ ۹۰۳): برمایه ۲۲ بار، برمایه (حرف اول بی نقطه ۲ بار.

در نسخه‌های ل ۳ (مورخ ۸۴۱)، پ (مورخ ۸۴۴)، و (مورخ ۸۴۸) لن ۲ (مورخ ۸۴۹) آ (مورخ ۸۵۲) ل ۲ (مورخ ۸۹۱) ب (مورخ ۸۹۴): برمایه ۲۵ بار، برمایه ۳ بار. (درباره مشخصات کامل این نسخه ها ر ک. «معرفی و ارزیابی برخی از دستنویسهای شاهنامه»).

بعلاوه چنان که ذکر شد کهن‌ترین نسخه خطی موجود شاهنامه، یعنی نسخه ف (فلورانس)، سه بار این کلمه را با بای تازی ولی با نشانه پیش (ضمه) ضبط کرده است که به احتمال قوی کاتب نسخه آن را «برمایه» می‌خوانده است نه «برمایه». گرچه بنا بر قول خالقی مطلق، به اعراب‌گذاری کاتب نسخه ف در تمام موارد نمی‌توان اعتماد کرد (ایران نامه، سال ۴، شماره ۱، ص ۳۲).

از طرف دیگر بدیهی است در تمام مواردی که این کلمه در نسخه‌های خطی مذکور با بای فارسی «برمایه» ضبط شده است بی‌تردید کاتبان این نسخه‌ها، آن را با بای تازی برمایه تلفظ نمی‌کرده‌اند. درحالی که در برخی و یا در اکثر و یا

در تمام مواردی که نسخه‌نویسان، کلمه مورد بحث را در این نسخه‌ها با بای تازی «برمایه» نوشته‌اند، محتمل است که آن را با بای فارسی «پرمایه» می‌خوانده‌اند. زیرا چنان که می‌دانیم در بسیاری از نسخه‌های خطی از قرن پنجم تا دهم و یازدهم هجری، ضبط «ب» و «پ» یکسان و با یک نقطه بوده است. (رک. مجله دانشکده ادبیات مشهد: «رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری»، سال ۳، ص ۱۵۹-۲۰۶، و نیز «تحول رسم الخط فارسی از قرن هشتم تا قرن سیزدهم هجری» سال ۴، ص ۱۳۵-۱۶۲).

از سوی دیگر با آن که نسخه‌های قدیمی شاهنامه اطلاعاتی، ولو مبهم، درباره ضبط کلمه مورد بحث، و به شرحی که گذشت، در اختیار ما قرار می‌دهند، ولی در مورد چگونگی تلفظ این کلمه به جز نسخه ف، از بقیه نسخه‌ها چیزی معلوم نمی‌گردد.

در اینجا باید بیفزاییم آنچه را تا کنون درباره ضبط «برمایه» در نسخه‌های کهن شاهنامه گزارش وار گفته‌ایم چیزی را ثابت نمی‌کند و بخصوص نمی‌خواهیم با تکیه بر اقدم نسخ یا اصح نسخ و یا اکثر نسخ در این باب ضبطی را بر ضبط دیگر ترجیح بدهیم، ولی یقیناً ذکر این اطلاعات برای صاحب‌نظران و نکته‌بینان خالی از فایده نیست.

و اما برای پاسخ دادن به بخش اول پرسش دوم که فردوسی کلمه مورد بحث ما را در نظر بگذرانیم:

همانطوری که قبلاً گفته‌ایم در بیت «همان گاوکش نام برمایه بود...» بی‌تردید فردوسی این کلمه را «اسم خاص» می‌دانسته است ولی در چهار بیت دیگر موضوع قابل تأمل و بحث است. چه در یک بیت آمده است: «یکی گاو برمایه خواهد بُدن...» و در بیت دیگر «کجا نامور گاو برمایه بود...» و در بیت سوم «مر آن گاو برمایه را کرد پست.» و در بیت آخر «همان گاو برمایه کم دایه

بود...». در این چهار مصرع، یا گاو را به کلمه بعد از آن اضافه می‌کنیم و یا آن که حرف آخر آن را ساکن می‌خوانیم که صورت اول یعنی «گاو برمایه» صحیحتر می‌نماید. اگر «برمایه» اسم خاص باشد، «گاو» را باید از نظر دستوری «اسم عام» و «اسم جنس» بدانیم که در این صورت می‌شود «اضافه توضیحی» که از آن با نامهای «اضافه تسمیه» و «اضافه بیانی» یا «اضافه تبیینی» نیز یاد کرده‌اند و مثالهایی چون: روز جمعه، ماه رمضان، فصل بهار، ملک هندوستان، شهر مصر، جزیره سرانندیب، شهر اصفهان، شهر تهران، شهر مشهد، شهر غزنین، مسجد آدینه در کتابهای دستور زبان فارسی برای آن یاد شده است (اضافه، ص ۱۰۴-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۷، و...). ولی نگارنده این سطور به‌خاطر ندارد که در متون نظم و نثر کهن فارسی، ترکیبی اضافی از این نوع، یعنی مرکب از اسم عام یا اسم جنس یکی از جانداران و «اسم خاص» آنها، به‌کار رفته باشد، چنان که امروز نیز در زبان اهل قلم و زبان محاوره کاربرد چنین ترکیب اضافی متداول نیست. برای بررسی این موضوع بهتر است نخست با مراجعه به «فرهنگ ولف» به سراغ شاهنامه فردوسی برویم.

فردوسی با آن که نام چند اسب را در شاهنامه ذکر کرده است مانند: «رخش: اسب رستم (بیش از ۱۸۰ بار)، «بهزاد» اسب سیاوش و گشتاسب (حداقل ۱۲ بار)، و «شباهنگ» اسب بیژن (یک بار)، هرگز نام این سه اسب را در ترکیباتی چون: اسب رخش، اسب بهزاد (مقصود اضافه ملکی نیست)، و اسب شباهنگ - نظیر «گاو برمایه» به‌کار نبرده است. فردوسی این سه کلمه را به عنوان «اسم خاص» به همان صورتی در شعر آورده است که ما نیز امروز اسمهای خاص را در نوشته‌ها و گفتگوی روزانه خود به‌کار می‌بریم. طرز استعمال او بدین قرار است:

سوی رخس رخشان بیامد دمان
چو آتش بجوشید رخس آن زمان

۲۸۵۳/۱۶۵۷/۶

به بهزاد بنمود زین و لگام
بدان تا برآیدش از آن کار کام

۷۳۰-۷۳۱/۷۲۲/۳

فرنگیس چون روی بهزاد دید
شد از آب دیده رخس ناپدید

۷۵۹/۷۳۲/۳

هم اندر زمان بیژن آمد دمان
بسی چیده رزم با ترجمان
به پشت شباهنگ بر بسته تنگ
چو جنگی پلنگی گرازان به جنگ

۷۵۰-۷۵۱/۱۱۷۹/۵

وی «شبرنگ» (در حدود ۲۴ بار)، «شبدیز» (در حدود ۸ بار)، «گلگون»، و
«گلرنگ» (هر یک چهار پنج بار) را نیز درباره اسب به کار برده است.

درباره «شبرنگ» همان طوری که محمد معین تصریح کرده است برخلاف
گمان برخی از فرهنگ‌نویسان، «شبرنگ» اسم خاص و نام اسب سیاهش نیست،
بلکه صفت است و فردوسی آن را به معنی سیاه‌رنگ به کار برده است (برهان قاطع،
حاشیه: شبرنگ). مثالهای زیرین این نکته را تأیید می‌کند:

بدادش بدو شاه بهزاد را
سیه جوشن و خود پولاد را

پر شاه کشته میان را ببست
سیه رنگ بهزاد را برنشست
خرامید تا در میان سپاه
نشسته بر آن خوب رنگ سیاه

۶۸۷-۶۸۹/۱۵۳۵/۶

فردوسی دربارهٔ همین «بهزاد»، در ابیات دیگر به جای «سیه رنگ بهزاد»،
چندین بار «اسب سیاه» و «شبرنگ» و «شبرنگ بهزاد» (صفت پیش از موصوف)
را نیز به کار برده است:

زره خواهم از تو گر اسب سیاه
پرستار یا ریدک همچو ماه...

۱۰۵۵/۷۴۰/۳

بگفت این و بر پشت شبرنگ شد
به چهره بسان شباهنگ شد

۱۰۸۰/۷۴۲/۲

سه دیگر چو شبرنگ بهزاد را
که دریابد او روز تگ باد را

۱۰۵۵-۱۰۶۰/۷۴۰/۳

و بدیهی است هنگامی که فردوسی در دو بیت زیرین هم که ترکیب
«اسب شبرنگ» را آورده است، «شبرنگ» را صفت و به معنی سیاه رنگ دانسته نه
اسم خاص:

نشست از بر اسب شبرنگ شاه
بیامد بگردید گرد سپاه

۱۱۸/۱۳۲۹/۵

بیامد بپوشید خفتان جنگ
کشیدند بر اسب شبرنگ تنگ

۱۵۹۹/۱۵۸۹/۶

و اما درباره «شبدیز» نیز تقریباً آنچه را که درباره «شبرنگ» در شاهنامه فردوسی گفتیم صادق است. در فرهنگ فارسی معین می‌خوانیم که «شبدیز» به معنی شبرنگ و سیاه‌فام است، از طرف دیگر در شاهنامه در دوران پادشاهی منوچهر، نوذر، لهراسب، بهرام گور، و خسرو پرویز لفظ «شبدیز» برای اسبهای مختلف آمده و همه‌جا به عنوان «صفت» به کار رفته است نه «اسم خاص». و از جمله در سه بیتی که در حوادث دوران منوچهر، بهرام گور و خسرو پرویز از «اسب شبدیز» یاد شده است:

من و رستم و اسب شبدیز و تیغ
نیارد به ما سایه گسترده میغ

۱۷۹۵/۲۲۹/۱

من و اسب شبدیز و شمشیر تیز
نگیرم فریب و ندانم گریز

۵۶۴/۲۱۴۸/۸

کجات اسب شبدیز زرین رکیب
که زیر تو اندر بدی ناشکیب

۳۹۱/۲۹۳۱/۹

البته در این سخنی نیست که «شبدیز» همچنان که در کتابهای لغت و از جمله در فرهنگ فارسی معین آمده نام اسب خسرو پرویز نیز بوده است با این توضیح که آن اسب را باز به مناسبت سیاهی رنگ «شبدیز» می‌گفته‌اند. ولی گمان

بنده آن است که فردوسی در بیت اخیر (کجاست اسب شب‌دیز زرین رکیب...) که مربوط به شیون و زاری باربد است بر مرگ خسرو پرویز، «شب‌دیز» را به عنوان صفت به کار برده است، نه بدان‌سان که نظامی و دیگران آن را به صورت «اسم خاص» و نام اسب خسرو پرویز آورده‌اند.

کلمه «گلگون» که در شاهنامه در داستان بیژن و منیژه، دوازده رخ، پادشاهی گشتاسب، و بهرام گور آمده، ظاهراً رنگ اسب را بیان می‌کند نظیر شبرنگ و شب‌دیز در همین کتاب مانند:

همی‌تاخت گلگون بر آواز چنگ
سوی خان بازارگان بیدرنگ

۹۴۴/۲۱۶۹/۷

همان‌طوری که لفظ «گلرنگ» نیز در شاهنامه یک بار برای اسب فریدون آمده است و حداقل چهار بار مترادف با «رخش»، اسب رستم، با توجه به رنگ این اسب:

ببینی که درجنگ من چون شوم
که با بور گلرنگ در خون شوم

۶۹/۲۸۵/۱

برآمد چو باد دمان از برش
بشد تیز گلرنگ زیر اندرش

۱۲۵/۲۸۹/۱

ذکر این مطلب نیز شاید مفید باشد که «رخش» نام اسب رستم نیز در لغت «رنگ سرخ و سفید درهم آمیخته باشد و بعضی گویند رنگی است میان سیاه و بور» (برهان قاطع). یا رنگی مرکب از «رنگ قرمز و زردۀ تخم مرغ و سفیدی و

گل‌های بسیار کوچک میان زرد و قرمز» است (حاشیه برهان قاطع، به نقل از تعلیقات نوروزنامه). فردوسی نیز در بیت‌های زیرین رنگ رخس را ذکر کرده است:

سیه چشم و بور ابرش و گاو دم
سیه خایه و تند و پولاد سم
تنش پر نگار از کران تا کران
چو برگ گل سرخ بر زعفران...
همی رخس خوانیم بور ابرش است...
به‌خوبی چو آب و به تگ آتش است...
بیازید چنگال گردی بزور
بیفشرد یک دست بر پشت بور...

۹۹-۱۲۱/۲۸۸/۱

با توجه به آنچه در مورد «شبرنگ»، «شبدیز»، «گلگون»، و «گلرنگ» در شاهنامه گفتیم معلوم می‌گردد که کاربرد «اسب شبرنگ» و «اسب شبدیز» - مجموعاً چهار پنج بار در تمام شاهنامه - به‌هیچ‌وجه نظیر چهار بار استعمال «گاو برمایه» در داستان ضحاک (سه بار در ۴۹ بیت از بیت ۱۰۷ تا ۱۵۵، و یک بار در بیت ۳۷۹) نیست، چه شبرنگ و شبدیز در ابیات معدود مذکور، صفت است نه اسم خاص.

اما کاربرد «شبرنگ» و «شبدیز» در شعر دیگر شاعران چنان که قبلاً اشاره کردیم با شاهنامه تفاوت دارد. منوچهری، هم «شبرنگ» و هم «شبدیز» را به‌عنوان اسم خاص و در ردیف نام دیگر اسبان آورده است و محمد دبیرسیاقی مصحح دیوان منوچهری در هردو مورد آن را نام اسب خسروپرویز دانسته است.

اعوجی کردار و دلدل قامت و شبدیز نعل
رخش فرمان و براق اندام و شبرنگ اهتزاز

دیوان منوچهری ص ۴۲

رخش با او لاغر و شبدیز با او کندرو
ورد با او راجل و یحموم با او اژکهن

همان کتاب ص ۷۶

نظامی نیز در خسرو و شیرین در موارد متعدد «شبدیز» را صریحاً به عنوان «اسم خاص» و نام اسب خسروپرویز آورده است. وی در این کتاب ابیاتی نیز در وصف «شبدیز» اسب خسروپرویز، سروده که هم به سیاهی رنگ آن با کلمهٔ «شبرنگ» تصریح کرده است و هم به این که نام اسب خسروپرویز «شبدیز» بوده است:

دوم چون مرکب را پی بریدند
وز آن بر خاطرت گردی ندیدند
به شبرنگی رسی شبدیز نامش
که صرصر در نیابد گرد گامش

خسرو شیرین نظامی، ص ۴۷

بر آخر بسته دارد رهنوردی
کز او در تگ نیابد (نبیند) باد گردی...
نهاده نام آن شبرنگ، شبدیز
بر او عاشق تر از مرغ شباویز
نه شیرین تر ز شیرین خلق دیدم
نه چون شبدیز شبرنگی شنیدم

همان کتاب، ص ۵۳-۵۴

به حکم آن که این شب‌رنگ شب‌دیز

به گاه پویه بس تندست و بس تیز

همان کتاب، ص ۷۳

ترکیب «شب‌رنگ شب‌دیز» در این بیت نظامی، ترکیب «شب‌رنگ بهزاد» را در شاهنامه فرایاد می‌آورد که قبلاً از آن سخن گفته‌ایم، که در هر دو مورد «شب‌رنگ» به معنی سیاه‌رنگ است و از نظر دستوری «صفت». نظامی نیز با آن که ۳۴ بار لفظ «شب‌دیز» را در خسرو و شیرین به عنوان اسم خاص و نام اسب خسرو پرویز به کار برده، هرگز ترکیب «اسب شب‌دیز» (نظیر: گاو برمایه) را در شعر خود نیاورده همچنان که منوچهری هم در دو بیتی که نقل کردیم چنین ترکیب اضافی را به کار نبرده است.

بجز کلمات فارسی که به عنوان اسم خاص و نام بعضی از اسبها و یا به طور کلی کلماتی که برای اسب به کار رفته است و به اختصار به آن اشاره کردیم، چند کلمه غیر فارسی نیز به عنوان اسم خاص برای بعضی از چهارپایان در شعر و نثر فارسی آمده است مانند: براق، (نام ستوری کوچکتر از استر و بزرگتر از خر که پیامبر اسلام در شب معراج بر آن سوار شد) و دلدل شهباء (نام ماده استر پیامبر)، یحموم (نام اسب پیامبر) و یعفور (نام خر پیامبر). در مثالهای معدودی که از کاربرد این کلمات در آثار منظوم و منثور فارسی (رک. لغت‌نامه دهخدا) آمده است نیز ترکیبی مانند «گاو برمایه» به چشم نمی‌خورد (یعنی مثالی مانند: اسب یحموم، خر یعفور یا حمار یعفور).

بحث خود را درباره نحوه کاربرد اسم خاص چهارپایان در زبان فارسی با طرز استعمال نام گاو فریدون در روایتی که ضبط آن به صورت «برمایون» آمده

است به پایان می‌رسانیم. در صفحات پیش دیدیم که فرالاوی، دقیقی، و شمس فخری در سه بیت این لفظ را به عنوان نام گاو فریدون آورده‌اند. بار دیگر آن ابیات را از نظر می‌گذرانیم:

ماده گاو ان پاده اش هریک

شاه پرور بود چو برمایون

فرالاوی

مهرگان آمد جشن ملک افریدونا

آن کجا گاو نکو بودش برمایونا

دقیقی

تو رستمی و فریدون و بارگیر تو را

ز احترام بخوانند رخس و برمایون

شمس فخری

به‌طوری که ملاحظه می‌شود شاعرانی که لفظ «برمایون» را به عنوان اسم خاص و نام گاو فریدون آورده‌اند در هیچ‌یک از این سه بیت، ترکیب اضافی «گاو برمایون» - نظیر: گاو برمایه - را به کار نبرده‌اند، ایشان نیز همه‌جا بر طبق قواعد زبان فارسی اسم خاص را به‌تنهایی آورده‌اند همچنان که دیگر شاعران نیز رخس، بهزاد، شباهنگ و امثال آن را در شعر خود به کار برده‌اند، درحالی‌که دیدیم فردوسی لفظ «برمایه» را که نوشته‌اند نام گاو فریدون است، در چهار بیت به‌صورت «گاو برمایه» آورده است.

در اینجا ذکر این موضوع نیز سودمند می‌نماید که فردوسی لفظ «پُرمایه» را بیش از ۱۲۰ بار و به چند معنی در شاهنامه آورده که از آن جمله است:

۷۷۰/۴۳۱/۲	ز پرمایه اسبان زرین ستام
۱۸۵/۱۱۵۱/۵	ز اسبان پرمایه وز گوهران
۱۵۶/۲۰۳۷/۷	شتر خواست پرمایه ده کاروان
	یکی اسب پرمایه تاوان دهم
۱۸۵۰/۲۲۱۹/۷	مبادا که بر وی سپاسی نهم

آوردن تمام شواهد از شاهنامه در این باب نه ضروری است و نه صفحات محدود این مقاله اجازه می‌دهد ولی برای آن که به وسعت استعمال این کلمه در زبان فردوسی بیشتر آشنا شویم چند مثال دیگر را به‌طور نمونه ذکر می‌کنیم:

دیبای پرمایه (۲۶۸/۴۸/۱)، پرمایه جام (۶۱۷/۹۵/۱)، پرمایه ده (۱۴۶/۲۲۹۶/۸)، کاخ پرمایه (۱۰۶/۹۲۶/۷)، پرمایه انگشتی (۸۵۸/۱۷۶/۱)، تاج پرمایه (۱۵۲۰/۲۱۲/۱)، تخت پرمایه (۷۵۰/۴۷۹/۲)، شاه پرمایه (۴۶۵/۵۴۸/۳)، پرمایه افراسیاب (۷۵۷/۵۶۴/۳)، فرزند پرمایه (۱۳۱۵/۷۵۶/۳)، بزرگان پرمایه (۲۲۰۰/۱۳۸۴/۵)، پرمایه بازارگان (۶۱۳/۲۱۵۱/۷)، دهقان پرمایه (۸۰۲/۲۱۶۱/۷)، آرزوهای پرمایه (۱۲۹/۶۸/۱)، چو دیدند پرمایگان روی شاه (۲۵۸/۷۶/۱)، به پرمایگان بدره و تاج داد (۱۷۸/۳۹۰/۲)، به زابلستان چند پرمایه بود (۱۶۶/۹۷۰/۴)، دو پرمایه بیداردل پهلوان (۵۹/۱۱۴۴/۵)، بیاورد آزاد تن دایه‌ای یکی پاک و پر شرم و پرمایه‌ای (۱۳/۱۷۵۹/۶)، برآورد پرمایه ده شارسان (۱۹۲۲/۱۹۱۸/۷)، به پرمایه بر پاسبانی کنم (۳۲/۲۵۶۸/۸)، سخنگوی و پرمایه آزادگان (۳۱۲/۲۹۲۶/۹) و غیره.

توجه به کثرت کاربرد کلمه «پرمایه» در شاهنامه به عنوان «صفت» برای اشخاص، چهارپایان، از جمله اسب و شتر، اشیاء و امثال آن، برای نتیجه‌گیری از موضوعی که مطرح ساخته‌ایم بی‌فایده نیست.

و اینک می‌رسیم به بخش دوم پرسش دوم که دربارهٔ ساختمان دستوری عبارت «یکی گاو برمایه» مطرح کردیم. گفتیم اگر «برمایه» را «اسم خاص» و نام گاوی بدانیم که فریدون را دایه بوده است کاربرد لفظ «یکی» به‌عنوان یکی از نشانه‌های نکره ساختن اسم پیش از «گاو برمایه» عجیب و حتی با توجه به طرز استعمال فردوسی و دیگر شاعران و نویسندگان بزرگ زبان فارسی نادرست نیز می‌نماید. فردوسی در ابیاتی که رخس، بهزاد، و شباهنگ را به‌کار برده است تا چه رسد به عبارتی مانند: یکی اسب رخس، یکی اسب بهزاد و یکی اسب شباهنگ. فردوسی و دیگر استادان نظم و نثر فارسی لفظ «یکی» را عموماً پیش از اسم «عام» به‌کار برده‌اند یا پیش از اسم عام و صفت و یا پیش از صفت جانشین اسم و نه پیش از اسم خاص. به شواهد زیرین از شاهنامه توجه بفرمایید:

یکی تخت پرمایه اندرمیان

زده پیش او اختر کاویان

۷۵۰/۴۷۹/۲

یکی کاخ پرمایه او را بساخت

از آن سر شبانی سرش بر فراخت

۱۰۶/۱۹۲۶/۷

یکی اسب پرمایه تاوان دهم

مبادا که بر وی سپاسی نهم

۱۸۵۰/۲۲۱۹/۷

یکی تخت پرمایه از عاج و ساج

ز پیروزه مهد و ز بیجاده تاج

۱۶۹۹/۸۶۹/۳

یکی تخت پرمایه کرده بپای
بر او بر نشسته جهان کدخدای

۱/۲۶/زیرنویس

یکی گنج پرمایه تر برگزید
بدین ماهرخ داد شنگل کلید

۷/۲۳۳۸/۲۱۹۵

یکی مهد پرمایه از عود تر
بر او بافته زر و چندی گهر

۷/۱۸۲۸/۳۷۴

آیا این مثالها و بویژه ترکیب «یکی اسپ پرمایه» از نظر ساختمان دستوری به «یکی گاو برمایه» مورد بحث ما بسیار شبیه نیست؟
اینک آنچه را که در صفحات پیش درباره «گاو برمایه» گفته ایم بار دیگر باختصار از نظر می گذرانیم:

*در این موضوع تردید نیست که نام گاو مورد بحث ما در حکایت کودکی فریدون در متون اوستایی و پهلوی «برمایون» و در بعضی از متونهای فارسی و عربی دوره اسلامی نیز «برمایون» و «پرمایون» ... است.

*از طرف دیگر این حقیقت را نیز نباید از نظر دور داشت که فردوسی به طور کلی شاهنامه را بر اساس روایات شفاهی که پیش از وی به زبان فارسی دری به قید کتابت درآمده بوده است به نظم کشیده نه با تکیه به متون پهلوی، و بدیهی است که در نقل این گونه روایات از نسلی به نسل دیگر تغییرات مختلفی به وجود می آید که آنها را از صورت اصلی شان دور می سازد، به عنوان مثال:

«اسفندیار» که در شاهنامه و دیگر متون فارسی و عربی با همین ضبط - مختوم به «-ار» - آمده، در پهلوی spandyāt و در اوستایی spento-dāto است. (فرهنگ فارسی معین) که به تبدیل «ات» یا «اد» به «ار» قابل توجیه نیست. طبری استثناء نام اسفندیار بن فرخزاد، برادر رستم را در حوادث سال ۲۲ هجری با ضبط «اسفندیاز» آورده است. (طبری، متن عربی، ص ۲۶۵۰، ۲۶۶۰، ۱۶۶۱).

«برمایون» در اوستایی و پهلوی به معنی گاو نر است، ولی «برمایون» در متون پس اسلام به عنوان گاو ماده و گاو دایه فریدون معرفی شده است و اگر «برمایه» را به صورت دگرگون شده «برمایون» بدانیم، در شاهنامه «برمایه» بیشتر به معنی گاو ماده آمده است.

در شاهنامه درباره نام همین گاو (اگر برمایه را نام خاص بدانیم) نیز تناقض آشکاری به چشم می خورد. در چهار مورد «برمایه» نام گاو ماده و دایه فریدون است. (۱۰۷/۴۰/۱، ۱۳۱/۴۱/۱، ۱۳۵، ۱۵۵/۴۲/۱، ۱۵۴-۳۷۹/۵۴/۱ و در یک مورد ۱۲۱/۴۱/۱-۱۲۰) نام گاوی که از آن گاو ماده زاده شده است. همچنان که یک جا گاوی که از مادر زاده می شود چون طاووس نر است و هر مویش به رنگی ۱۲۱/۱-۴۱۱۲۰) و در سه مورد دیگر (۱۳۵-۱۳۱/۴۱/۱، ۱۷۴/۴۳/۱، ۱۷۷-۳۷۹/۵۴/۱ این گاو ماده است که طاووس رنگ و سرپایش پر از رنگ و نگار است.

* اگر «برمایه» را در شاهنامه نام گاو بدانیم، معلوم نیست چرا در متون دیگری که تحت تأثیر شاهنامه یا روایت اصلی شاهنامه بوده اند نام گاو را ذکر نکرده اند، از جمله بنداری در ترجمه شاهنامه فردوسی به عربی، با آنکه در این داستان زیبای گاو فریدون را یاد کرده حتی یک بار هم از نام گاو ذکری به میان نیاورده است. در حالی که بنداری ۲۲ بار «رخش» نام اسب رستم و یک بار نیز

شبداز (: شبدیز) را در ترجمه خود ذکر کرده است. و چنین است حبیب السیر و روضة الصفا که در آن دو هم نام گاو فریدون ذکر نگردیده است.

* فردوسی و دیگر شاعران و نویسندگان فارسی زبان اسم عام یا اسم جنس چهارپایان را به اسم خاص آنها اضافه نکرده و ترکیباتی نظیر «اسب رخس» به کار نبرده‌اند تا از این طرز استعمال خود قرینه‌ای باشد بر صحت کاربرد «گاو برمایه».

* اگر فردوسی «برمایه» را از اسم خاص گاو می‌دانسته است که البته در یک مورد به این موضوع تصریح کرده است (برمایه یا پرمایه) چه ضرورت داشته است که چهار بار دیگر به‌گوید «گاو برمایه» درحالی‌که با توجه به موارد مشابه درباره نام اسپان مختلف در شاهنامه و متون دیگر بایست می‌گفت «برمایه» یا «گاو».

* کاربرد «یکی» از نشانه‌های نکره ساختن اسم، پیش از اسم خاص یا ترکیب اضافی مرکب اسم جنس چهارپا و نام خاص چهارپا نظیر «یکی اسب رخس» در شاهنامه و متون دیگر سابقه ندارد.

* درمورد اسم خاص چند اسب در شاهنامه و متون دیگر بجز یکی دو مورد نظیر بهزاد (اسب سیاوش)، نام اسب عموماً از رنگ او اقتباس شده است مانند «رخس» برای اسب رستم در شاهنامه، «شبدیز» برای اسب خسرو پرویز در خسرو و شیرین نظامی، و «شبدیز» و «شبرنگ» در شعر منوچهری، در حقیقت «صفت» به‌عنوان «اسم خاص» به کار رفته است.

* کهن‌ترین نسخهٔ خطی موجود در شاهنامه (نسخهٔ ف مورخ ۶۱۴) کلمهٔ «برمای» را سه بار از چهاربار با بای تازی و با حرکت ضمهٔ (برمایه) ثبت کرده که با تلفظ «برمایون» سازگار نیست.

* در بقیهٔ نسخه‌های قدیمی شاهنامه نیز هرجا کلمهٔ مورد بحث به صورت «برمایه» با بای تازی نوشته شده است با توجه به رسم الخط رایج در قرون پیشین بسیار محتمل است که آن را «برمایه» می‌خوانده‌اند.

* دیدیم که فردوسی لفظ «برمایه» را به عنوان «صفت» برای اشخاص، چهارپایان، و اشیاء به صورت بسیار گسترده‌ای به کار برده است.
* مراجعه به فرهنگهایی که ضبطهای گوناگون «برمایون» و «برمایه» و غیره در آنها آمده است نیز می‌تواند ما را تاحدی راهنمایی کند.

در لغت فرس اسدی که در نیمهٔ قرن پنجم هجری تألیف شده، مؤلف با آنکه نام هیچ‌یک از اسبها نظیر: رخس، بهزاد، شباهنگ و یا معنی کلمات شبرنگ، شب‌دیز، گلگون، و گلرنگ را که در شاهنامه مذکور است ذکر نکرده، لفظ «برمایون» را با ذکر معنی و شاهی از دقتی آورده است. با قبول این موضوع که نسخه‌های خطی لغت فرس اختلافهای بسیار با هم دارد، ولی از آنچه دربارهٔ عدم ذکر نام اسبها از یک طرف، و نیز ذکر لفظ «برمایون» از طرف دیگر گفتیم معلوم می‌شود که مؤلف کتاب لفظ «برمایون» را برای خوانندگان فرهنگش نام‌آشنا می‌دانسته است و ناچار آن را در کتاب خود آورده است. آیا اگر اسدی طوسی که حداکثر حدود نیم‌قرنی پس از فردوسی کتاب خود را تألیف کرده است، در داستان فریدون و گاو دایه او، کلمهٔ مورد بحث ما را «برمایه» با بای تازی قرائت می‌کرد و آن را نام گاو فریدون می‌دانست، برمایه را نیز به مانند برمایون با ذکر

معنی و شاهدی از شعر فردوسی نمی‌آورد؟ زیرا وی حداقل هفتاد و هشت بیت از شاهنامه فردوسی را به‌عنوان شاهد لغات مذکور در فرهنگ خود آورده است ولی چنانکه گفتیم او «برمایه» را در کتاب خود نیاورده است. در نسخه خطی بسیار جدید لغت فرس مکتوب به سال ۱۳۰۵ ق. چنانکه دیدیم این کلمه به‌شکل «پرمایه» به عنوان اسم خاص و نام گاو فریدون ذکر شده است.

در چند فرهنگ دیگر نیز که در قرن ۷ و ۸ هجری تألیف شده است نام گاو فریدون تنها با ضبط «برمایون» آمده است و آنچه در این باب درباره لغت فرس اسدی گفتیم درباره این فرهنگها نیز صادق است.

اما در فرهنگهایی که از آغاز قرن یازدهم تا نیمه قرن چهاردهم هجری در شبه قاره هند تألیف گردیده است، علاوه بر دو ضبط: برمایه، و پرمایون در نسخه‌های خطی قدیمی لغت فرس اسدی، ضبطهای دیگر: بزمانون، بزمایون، برمایه، بزمایه، پُرمایه، مایون، مایه نیز به‌معنی نام گاو دایه فریدون آمده است. شاهدی که همه این لغت‌نویسان برای «برمایه» آورده‌اند منحصرأ از شاهنامه فردوسی است و از ابیاتی که ما تا کنون چند بار آنها را ذکر کرده‌ایم. در بین ایشان تنها مؤلف فرهنگ آندراج (تألیف ۱۳۰۶ ق.) اظهار نظر کرده که بهتر است «برمایه» را «پرمایه» بخوانیم یعنی «برمایه که شیر بسیار داشته و می‌داده» و بدین ترتیب معلوم می‌شود که وی «پرمایه» را در «گاو پرمایه» صفت نیز می‌دانسته است.

در فرهنگ انجمن‌آرای ناصری (تألیف نیمه دوم قرن ۱۳ ق.) که در ایران و پیش از فرهنگ آندراج تألیف شده، مؤلف، لفظ «برمایه» را مبدل «پرمایه» (به‌معنی پرشیر) و در نتیجه آن را صفت دانسته است، و چنانکه دیدیم مؤلف

فرهنگ نظام که کتاب خود را در حدود ۵۰ سال پیش در هند نوشته، این رأی را به شدت رد کرده است.

دسته آخر فرهنگهایی است که در ۵۰ سال اخیر در ایران و آلمان، کم و بیش با توجه به اصول علمی فرهنگ‌نویسی تألیف شده. در این فرهنگها کلمه مورد بحث با ضبطهای: برمایون، بزمایون، بزمانون، پرمایون، و پیرمایون، برمایه، برمایه، پرمایه، پیرمایه، پرمایه (و گاهی با ذکر ضبط اوستایی و کلمه)، مایون، و مایه منحصرأ به معنی گاو فریدون آمده است. به استثنای دهخدا که در بیت (یکی گاو برمایه خواهد بدن...) تصریح کرده است «برمایه» در این بیت نام گاو فریدون نیست، و این کلمه در این بیت «پرمایه» است به معنی صاحب مایه بسیار، یعنی دهخدا لااقل در مورد یک بیت از پنج بیت فردوسی، رأی مؤلفان فرهنگ انجمن آرای ناصری و فرهنگ آندراج را تأیید کرده است.

* همه این فرهنگها برای «برمایون» شاهد از فرالای، دقیقی، و شمس فخری، و برای «برمایه» شاهد از شاهنامه فردوسی آورده‌اند، درحالی که برای ضبطهای دیگر و از جمله «مایون» و «مایه» مطلقاً شاهدی نیاورده و به ذکر این که «مایون: نام گاوی است که فریدون را شیر داده، و آن را برمایه و برمایون نیز گویند. مایه: ... به معنی مایون است که مرقوم شد.» (فرهنگ جهانگیری) بسنده کرده‌اند، درحالی که فی‌المثل مؤلف همین فرهنگ جهانگیری در ذیل «برمایون» بیتی از دقیقی، و در ذیل «برمایه» دو بیت از فردوسی را به عنوان شاهد آورده است. از طرف دیگر وجود دو کلمه «مایون» و «مایه» هر دو به معنی «برمایون» و «برمایه» در فرهنگهای شبه قاره هند که بعداً به بعضی از فرهنگهای فارسی پنجاه سال اخیر نیز راه یافته، این نظر را تأیید می‌کند که ممکن است کسی یا

کسانی در آن خطه پهناور «بر» را در دو کلمه «برمایه» و «برمایون»، «بر» حرف اضافه پنداشته و «مایون» و «مایه» را کلمه اصلی تصور کرده باشند. و چنان که می‌دانیم کسانی چون دهخدا، سعید نفیسی، و محمد معین اشتباهات لغات‌نویسان غیرایرانی را در هند و آسیای صغیر با ذکر مثالهای متعدد برشمرده‌اند (مقدمه برهان قاطع، به‌قلم محمد معین، ص ۴۷؛ در همین مقدمه: علی اکبر دهخدا، فرهنگ شعوری). با توجه به این اصل بعید نیست که چنین لغت‌نویسانی که اهل زبان نبوده‌اند، ولی «زبان پارسی دیرگاهی زبان رسمی درباری یا زبان ادبی مملکت آنان بوده» است، بی توجه به رسم الخط فارسی که در بسیاری از موارد «ب» و «پ» به یک شکل و با یک نقطه نوشته می‌شده، چون کلمه «برمایه» را با بای تازی در شاهنامه دیده‌اند تصور کرده باشند فردوسی و عموم فارسی‌زبانان آن را با بای تازی تلفظ می‌کرده‌اند، و چون از طرف دیگر با کلمه «برمایون» به معنی گاو دایه فریدون در شعر دیگران نیز آشنا بوده‌اند، محتملاً اصل هر دو کلمه را هم یکی پنداشته باشند.

نگارنده این سطور برای این‌گونه قرائت‌های نادرست برخی از کلمات پارسی در شبه قاره هند شاهی دارد. در شهر لاهور مسجد بزرگی است به نام مسجد پادشاهی. بر کتیبه این مسجد این نام با رسم الخط قدیمی فارسی (کتابت پ به شکل ب) و به صورت «مسجد بادشاهی» در روی کاشی و به خط جلی نوشته شده است. ولی امروز اهل محل و آشنایان به زبان فارسی در آن خطه، نام این مسجد را بر اساس صورت مکتوب آن «مسجد بادشاهی» تلفظ می‌کنند نه «مسجد پادشاهی».

با توجه به مطالبی که تاکنون گفته‌ایم آیا نمی‌توان پذیرفت همچنان که مأخذ روایت کودکی فریدون در شاهنامهٔ فردوسی با روایت کوش‌نامه کاملاً متفاوت بوده است، روایت فردوسی دربارهٔ گاو دایهٔ فریدون نیز با روایت فرالای و دقیقی و شمس فخری کاملاً تطبیق نمی‌کرده است؟ در روایات این سه تن، نام گاو فریدون «برمایون» ذکر شده بوده است، ولی در روایت فردوسی این گاو استثنائی، بی‌ذکر نام، فقط به فراوانی شیر توصیف شده بوده و بدین جهت فردوسی لفظ «پُرمایه» را در چهار مورد به عنوان صفت گاو به‌کار برده است، و در بیتی هم که آن را به‌عنوان اسم خاص و نام گاو آورده (همان گاوکش نام پرمایه بود...) با توجه به صفت پرمایگی گاو فریدون، صفت «پرمایه» را به جای اسم خاص و نام آن گاو آورده باشد، همانطوری که در مورد نام برخی از اسبها نیز در شاهنامه و دیگر متون به همین ترتیب عمل شده است. اگر به روایت کوش‌نامه توجه کنیم می‌بینیم که بر اساس آن روایت نیز دو دایه به مدت سه سال مشترکاً فریدون را شیر می‌داده‌اند. پس در این روایت هم با آن که پرورش فریدون با شیر گاو نیست، باز موضوع زیادی شیر مطرح است همچنان که در شاهنامه هم فریدون سه سال از شیر گاو مورد بحث تغذیه کرده است. در نتیجه آیا نمی‌توان گفت فردوسی این کلمه را در هر پنج مورد «پُرمایه» می‌خوانده است و همهٔ فارسی‌زبانان باسواد ایرانی و از جمله اسدی طوسی در قرون پیشین، این کلمه را ولو با بای تازی نوشته شده بوده است، با بای فارسی و به ضم اول «پُرمایه» می‌خوانده‌اند. و چون نوبت به غیر ایرانیان فارسی‌دان و فارسی‌خوان در شبه قارهٔ هند می‌رسد، آنان صورت مکتوب این کلمه یعنی «برمایه» را در نسخه‌هایی که با بای تازی نوشته شده بوده است، صورت اصلی آن پنداشته و آن

را «برمایه» تلفظ و در کتابهای لغت خود ضبط کرده باشند، بخصوص که آنان با کلمه «برمایون» با بای تازی در شعر دو سه تن از شعرا نیز آشنایی داشته‌اند، و سپس محققان معاصر با آگاهی از ضبط این لفظ در اوستایی و پهلوی، بر تلفظ این کلمه با بای تازی، به کسر یا فتح اول، تأکید کرده و ضبط «پُرمایه» را نادرست خوانده باشند.

پیشنهادی است درباره ضبط و تلفظ و معنی کلمه «برمایه» در عبارت «گاو برمایه» در شاهنامه فردوسی به پیشگاه صاحب‌نظران و دانشمندان.

فهرست منابع

- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۲۰.
- ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی، تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۴۱.
- ابومنصور حسین بن محمد مرغنی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم (یا: غرر السیر) تصحیح H. zotenberg.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، کوش‌نامه، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا، به نشان Or. 2780 این متن به تصحیح نگارنده در آینده به چاپ خواهد رسید.
- بنداری، الشاهنامه، تصحیح دکتر عبدالوهاب عزام، افست، تهران ۱۹۷۰.
- بیرونی، آثار الباقیه عن الفرون الخالیه، تصحیح Dr. C. Edvard Sachau لایپزیگ ۱۹۲۳.
- خاقانی، دیوان خاقانی، تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی.
- خالقی مطلق، جلال، معرفی و ارزیابی برخی از دستنویسهای شاهنامه (۲)، ایران‌نامه، شماره ۱، سال ۴ (پاییز ۱۳۶۴). بخش سوم همین مقاله در ایران‌نامه، شماره ۲، سال ۴ (زمستان ۱۳۶۴) زیر چاپ است.
- خالقی مطلق، جلال، بیست نکته در ابیات شاهنامه، آماده برای چاپ.
- خواندمیر، حبیب السیر، تهران ۱۳۳۳.

- سنایی، حدیقه الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۹.
- طبری، تاریخ الرسل و الملوك، تصحیح M. J. de Gorge، بریل، ۱۸۷۹-۱۸۸۱.
- طبری، تاریخ طبری، یا: تاریخ الرسل و الملوك، ترجمه پاینده، تهران ۱۳۵۲.
- طبری تاریخ الرسل و الملوك، (بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری)، ترجمه صادق نشأت، تهران ۱۳۵۱.
- فردوسی، شاهنامه، چاپ بروخیم، تهران ۱۳۱۳. اعداد سه گانه ای که در این مقاله، پس از بیت یا بیت‌های شاهنامه آمده بترتیب از راست به چپ مربوط است به شماره جلد، شماره صفحه، و شماره بیت در همین چاپ.
- لازار، ژیلبر، اشعار پراکنده قدیمی‌ترین شعرای فارسی زبان، از حنظله بادغیسی تا دیقی، تهران، ۱۳۴۱/۱۹۶۲.
- متینی، جلال، رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری، مجله دانشکده ادبیات مشهد، ش ۲ و ۳، سال ۴ (۱۳۴۶). ص ۱۵۹-۲۰۶.
- متینی، جلال، رسم الخط فارسی از قرن ششم تا قرن سیزدهم هجری، ش ۳، سال ۴ (۱۳۴۷)، ص ۱۳۵-۱۶۲.
- مجله التواریخ والقصص، تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، تهران، ۱۳۱۸.
- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، تصحیح Charles Pellat، بیروت ۱۹۶۵.
- مسعودی، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران ۱۳۴۹.
- معین، محمد، مزديسنا و تأثير آن در ادبيات فارسی، تهران ۱۳۳۶.
- معین، محمد، اضافه، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۱.
- منوچهری، دیوان منوچهری، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (= ۱۳۵۶ شمسی).
- میرخواند، روضة الصفا، تهران ۱۳۳۸.
- نظامی، خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی، تهران، چاپ علمی، سال نامعین.
- تولدکه، تئودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران ۱۳۲۷.

فرهنگها

- برهان قاطع، تصحیح محمد معین، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۷ .
- دایرة المعارف فارسی، زیر نظر غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۴۵ .
- صحاح الفرس، تصحیح عبدالعلی طاعتی، تهران ۱۳۴۱ .
- فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۵ .
- فرهنگ جهانگیری، تصحیح رحیم عفیفی، مشهد ۱۳۵۱ .
- فرهنگ رشیدی، تصحیح محمد عباسی، تهران ۱۳۳۷ .
- فرهنگ سروری، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۸-۱۳۴۱ .
- فرهنگ شاهنامه، رضا زاده شفق، تهران ۱۳۲۰ .
- فرهنگ فارسی محمد معین، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۳ .
- فرهنگ قوأس، تصحیح نذیر احمد، تهران ۱۳۵۳ .
- فرهنگ مجموعه الفرس، تصحیح عزیز الله جوینی، تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی .
- فرهنگ نظام، حیدرآباد دکن ۱۳۴۶-۱۳۵۸ ق .
- فرهنگ نفیسی، (فرنود سار)، تهران ۱۳۱۷-۱۳۳۴ .
- لغت فرس اسدی، تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹ .
- لغت فرس اسدی، تصحیح محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی (= ۱۳۵۶ شمسی).
- لغت نامه دهخدا، تهران، ۱۳۲۵-۱۳۵۸ .
- مدار الافاضل، تصحیح محمد باقر، لاهور، ۱۳۳۷-۱۳۴۹ .
- معیار جمالی، به نقل از فرهنگ جهانگیری .
- واژه نامک، عبدالحسین نوشین، تهران، احتمالاً ۱۳۵۵ .

منابع خارجی

Khaleghi Motlagh , Djalal , Barmaya , Encyclopedia Iranica , under publication.
 Wolf Fritz , Glossar zu Firdusis Shahname , Berlin , 1935.